

## تطبیق مفاهیم نمادین شیر در آثار حماسی، غنایی و عرفانی (با تکیه بر شاهنامه فردوسی، خمسه نظامی و مثنوی مولانا)

حمید ایاز\*

دانش جوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانش‌گاه آزاد اسلامی. واحد تهران جنوب. تهران. ایران.

سهیلا موسوی سیرجانی\*\*

دانش‌یار زبان و ادبیات فارسی و عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی. واحد تهران جنوب. تهران.

ایران. (نویسنده مسؤول)

تاریخ دریافت: ۹۶/۷/۲۳

تاریخ پذیرش: ۹۷/۶/۵

### چکیده

نمادها بخشی از فرهنگ یک ملت هستند که برای درک بهتر اسطوره‌های آن ملت باید به مفاهیم آن‌ها پی برد. نماد، علامت، اشاره یا کلمه‌ای است که پیامی گاه متناسب با ظاهر و گاه ورای معنی ظاهری خود دارد. جانوران، گیاهان، آدمیان، اشیا و... مصادیقی هستند که با نمادها در پیوندند. این پژوهش با روش کتاب‌خانه‌ای و شیوه تحلیلی - تطبیقی به بررسی مفاهیم نمادین شیر در آثار حماسی، غنایی و عرفانی (با تکیه بر شاهنامه فردوسی، خمسه نظامی و مثنوی مولوی) می‌پردازد. ابتدا نگرش حاکم بر/وستا و متون پهلوی در مورد شیر خواهد آمد؛ آن‌گاه مفاهیم نمادین این چارپا در حیطه‌های حماسه، غنا و عرفان بیان خواهد شد. نیز در پایان هر قسمت درصد تطبیق مفاهیم نمادین در دو یا هر سه اثر، بسامد نام جانور و درصد کاربرد مفاهیم نمادین شیر در هر اثر تعیین می‌گردد. نتیجه‌ای که از این مقاله بدست آمده، این است که شیر پرکاربردترین جانور از نظر تکرار نام (با ۱۴۸۷ بار کاربرد) و بعد از اسب، دومین جانور پرکاربرد از نظر شمار مفاهیم نمادین (با ۱۹ مفهوم) است. چهار مفهوم نمادین آن (دلیری، قدرت‌مندی، شکارکنندگی و خشمگینی) در هر سه اثر (۲۱ درصد) و شش مفهوم (تنومندی، چالاکي، ظالم بودن، کینه‌توزی، بزرگان و وفاداری) در دو اثر (۳۱/۵ درصد) مطابقت دارد؛ نه مفهوم (۴۷/۵ درصد) نیز فقط در یکی از سه اثر بکار رفته است. نیز ۴۷/۵ درصد مفاهیم در حیطه حماسی، ۱۰/۵ درصد مفاهیم در حیطه غنایی و ۴۲/۵ درصد مفاهیم در حوزه عرفانی می‌گنجند.

### کلیدواژه‌ها

نماد، شیر، ادبیات حماسی، ادبیات غنایی، ادبیات عرفانی.

\* takhtehsiyah\_1@yahoo.com

\*\* mousavi\_sirjani@yahoo.com

## مقدمه

شیر در اندیشه و اسطوره مردمان باستان، جای‌گاهی ویژه دارد. بی‌گمان حضور چشم‌گیر این چارپا در آثار مورد بررسی و در داستان‌هایی که با اسطوره آمیخته شده‌اند به سبب توانایی‌هایی است که در وجود او نهفته است و یاری‌گر سرایندگان این آثار در ملموس ساختن توانایی، جسارت، شجاعت و خشمگینی پهلوانان و شخصیت‌های داستان‌ها است. آن چه در اسطوره‌ها کاملاً چشم‌گیر است، مفاهیمی است که آدمیان آن‌ها را به عنوان یک رمز در بین خود قرار داده‌اند و امروزه از آن با نام نماد یاد می‌شود.

پورنامداریان، قدامه ابن جعفر را جزو اولین کسانی می‌داند که دربارهٔ رمز به عنوان یک اصطلاح خاص سخن گفته است. وی به نقل از کتاب نقد شعر قدامه ابن جعفر می‌نویسد: «گویندگان آن‌گاه که می‌خواهند مقصود خود را از کافهٔ مردم بی‌پوشانند و فقط بعضی را از آن آگاه کنند در کلام خود رمز را بکار می‌برند. بدین سان برای کلمه یا حرف، نامی از نام پرندگان یا وحوش یا اجناس دیگر یا حرفی از حروف معجم را رمز قرار می‌دهند و کسی را که بخواهند مطلبی را بفهمد آگاه می‌کنند. پس آن کلام در میان آن دو، مفهوم و از نظر دیگران مرموز است» (پورنامداریان، ۱۳۸۳: ۳).

با توجه به این که نماد با اغلب حیطه‌های دانش بشری چون روان‌شناسی، فلسفه، عرفان، ادبیات، اصطلاحات قراردادی در ریاضیات، شیمی و فیزیک و موسیقی ارتباط دارد و با این تعریف که از نماد و رمز ارائه شد، باید گفت نماد عمری به درازی عمر انسان دارد (همان: ۷).

نماد که بر پایهٔ تشبیه بنیاد نهاده شده است، چیزی است که جای‌گزین چیز دیگر شده باشد و بر معنای آن چیز دلالت کند. عوامل شباهت و رابطه‌هایی که یک چیز را به نماد می‌پیوندد انواع مختلف دارد. مشابهت در شکل و صورت ظاهری و نیز همانندی در رنگ و صدا و قدرت و جسارت و قرابت‌های مکانی و زمانی.

جیمز هال در کتاب فرهنگ نگاره‌ای نمادها در هنر شرق و غرب به نقل از فرهنگ انگلیسی آکسفورد، نیز همین تعریف را با زبانی ساده در مورد نماد بیان کرده است. وی می‌گوید: «نماد به سادگی چیزی است که به جای چیز دیگر بکار می‌رود و نشانهٔ آن است یا بر آن دلالت دارد» (هال، ۱۳۹۰: چهارده).

با این تعریف‌هایی که صاحب‌نظران بیان کرده‌اند می‌توان به زبان ساده گفت: نماد علامت، اشاره، کلمه، یا چیزی است که یک ویژگی چنان در آن بارز و آشکار باشد که بتوان آن را نمایندهٔ آن ویژگی دانست و هدف از بکارگیری آن این است که پیامی و رای مفهوم ظاهری خود منتقل کند.

نماد بیان‌کنندهٔ یک مفهوم ساده نیست، بلکه ابزاری است، برای انعکاس ویژگی‌های درونی و برونی اشیا و موجودات زنده.

این پژوهش که با روش تحلیلی - تطبیقی انجام شده است بر آن است تا به این پرسش‌ها پاسخ دهد که بسامد نام شیر در شاهنامه، خمسه نظامی و مثنوی معنوی چگونه است؟ شیر در هر یک از آثار مورد بررسی در چه مفاهیم نمادینی بکار رفته است؟ آیا بین مفهوم نمادین شیر در آثار مورد بررسی تطابق وجود دارد؟ کدام مفهوم مایه حماسی، کدام مایه غنایی و کدام مایه عرفانی دارد؟ برای بدست آوردن پاسخی علمی، نخست این آثار مورد مطالعه دقیق قرار گرفته است. آن‌گاه مفاهیم نمادین نهفته در لابه‌لای پیام‌ها و صورخیال موجود در این آثار برجسته شده است. نیز مفاهیمی که دارای مایه‌های حماسی، غنایی و عرفانی هستند مشخص گردیده است و سرانجام با رسم جدول به مقایسه این مفاهیم پرداخته شده است.

در مورد نقش شیر در آثار اوستایی و پهلوی و در ادبیات فارسی تحقیقاتی انجام شده است از جمله؛ «معنای نمادین شیر در هنر ایران»، نوشته‌الدوز خودی در کتاب ماه هنر (۱۳۸۵)، به چگونگی شکل‌گیری و تداوم نماد شیر - با تکیه بر سر شیر- در طی دوران مختلف تاریخ هنر پرداخته شده است.

«شیوه نمادپردازی در داستانی از مولوی»، نوشته خسروی در مجله مطالعات عرفانی دانش‌گاه کاشان (۱۳۸۶) به بررسی روش نمادشناسی مولوی در داستان رفتن گرگ و روباه در خدمت شیر به شکار از مثنوی معنوی پرداخته شده است.

«رد پای اساطیر در داستان شیر و گاو کلیله و دمنه»، نوشته کمیلی و آزین‌فر در مجله زبان و ادبیات فارسی دانش‌گاه سیستان و بلوچستان (۱۳۸۷)، نویسندگان به بیان وجوه مشترک حمله شیر به گاو کلیله و دمنه با اسطوره هندی سوما و میترا و اسطوره میترای گاو و میترا پرداخته‌اند.

«بررسی تطبیقی نماد شیر در شعر نیمایوشیخ و خلیل مطران»، نوشته علی و فاطمه سلیمی در فصل‌نامه نقد و ادبیات تطبیقی دانش‌کده ادبیات دانش‌گاه رازی (۱۳۹۰)، به بررسی نماد شیر در قصیده نیما و شعر الاسد الباقی مطران لبنانی پرداخته شده است.

«تحلیل رده‌بندی نقش مایه‌های شیر در نگاره‌های هخامنشی»، نوشته شاداب رحمان در پایان‌نامه ارشد دانش‌کده هنر دانش‌گاه اصفهان (۱۳۹۰) شیر به عنوان نماد سلطنتی در تمدن‌های کهن مورد بررسی قرار گرفته است.

«کهن‌الگوی شیر در ایران، میان‌رودان و مصر باستان»، نوشته صدرالله طاهری در نشریه هنرهای تجسمی دانش‌گاه تهران (۱۳۹۱)، اساطیر، باورها و نقش مایه‌های بجا مانده شیر بر روی آثار هنری در ایران، میان‌رودان و مصر باستان تحلیل شده است.

«نقش شیر در فرش ابریشمی حیوان‌دار موزه متروپولیتن»، نوشته علی‌رضا طاهری در فصل‌نامه علمی - ترویجی جلوه هنر دانش‌گاه الزهرا (۱۳۹۲)؛ «نقد و بررسی تطبیقی کارکرد نمادین شیر و گاو» نوشته اختر پاریاد در دوفصل‌نامه علمی - پژوهشی زبان و ادب

فارسی دانش‌گاه تبریز (۱۳۹۵) به بررسی تطبیقی کارکرد نمادین شیر و گاو در تمدن‌های متعدد پرداخته است و عناصر مشترک و وجوه اختلاف آن‌ها را بررسی کرده است. اما مقاله حاضر، به بررسی تطبیقی مفاهیم نمادین شیر در آثار حماسی، غنایی و عرفانی (با تکیه بر شاهنامه فردوسی، خمسه نظامی و مثنوی مولوی) می‌پردازد و میزان دقیق بسامد نام شیر و مفاهیم نمادین آن را در آثار مورد تحقیق مشخص می‌کند و مفاهیم نمادین این چارپا را در حیطه‌های سه‌گانه حماسی، غنایی و عرفانی دسته‌بندی می‌کند و سرانجام به بیان تطبیق و تناسب مفاهیم نمادین شیر در این آثار با جای‌گاه آن در اسطوره‌های ایرانی که در *اوستا* و متون پهلوی آمده است می‌پردازد.

### بحث و بررسی

شیر که نامش از ریشه پهلوی شیر (šer) است (نوشه، ۱۳۸۱: ۴۲۴) جانوری است از خانواده گربه‌سانان، گوشت‌خوار و درنده‌خو. این حیوان، بزرگ‌جثه است و چنگال‌های قوی و فک بسیار نیرومند دارد. در حال حاضر بیش‌تر در آفریقا و به صورت اجتماعی زندگی می‌کند. (بنگنید: فر) شیر ماده بدون یال است، ولی شیر نر یال‌هایی بزرگ دور گردنش دارد. هنگام شکار، شیر نر سایر جانوران را پراکنده می‌سازد و ماده شیر که سبک‌تر و چابک‌تر است، شکار را بچنگ می‌آورد. آن‌گاه بخوردن آن مبادرت می‌ورزند (عطوفت، ۱۳۸۷: ۳۹). شیر، این دلیرترین جانور، به عنوان **خداوندگار جنگل** شناخته شده است و همواره مورد توجه مردمان بوده است تا آن‌جا که حتا در نام‌گذاری فرزندان خود نیز از اسم این جانور (شیر، لئو، ارسلان، اسد و شیرزاد) یا صفت‌هایی مثل (شیراوژن و شیرافکن) بهره برده‌اند (بختورتاش، ۱۳۸۴: ۱۱).

شیر در اسطوره‌های جهان با دو حیطه مفاهیم مثبت و منفی همراه است. اغلب مظهر صفات نکوست، ولی گاهی نیز نماینده ویژگی‌های نکوهیده واقع می‌شود. شوالیه و گریبان نیز به دو جنبه‌ای بودن مفهوم شیر اشاره می‌کنند و می‌گویند:

شیر موجودی است که در مفهوم نمادین خود دویعدی است. گاهی آن را نماد قدرت، عقل و عدالت می‌گیرند و گاه آن را مغرور و خودپسند بحساب می‌آورند (شوالیه-گریبان، ۱۳۷۹: ذیل واژه شیر).

مؤلفان فرهنگ نمادها اشاره می‌کنند که روان‌شناسان فقط شیر را در یک مفهوم پذیرفته‌اند و نظر آنان را این چنین بیان می‌کنند:

«روان‌کاوی، ... شیر را نماد گرایش‌های اجتماعی منحرف می‌داند؛ گرایش به سلطه‌طلبی از طریق استبداد که فرد مستبد عموماً با خشونت و اقتدار، عقاید خود را تحمیل می‌کند» (همان: ۱۱۵).

در آیین مهری یا میتراپی تصویری وجود دارد که در آن شیر به گاو حمله می‌کند. بختورتاش در مورد مفهوم نمادین حمله‌ی شیر به گاو در این آیین می‌گوید:



«در سرزمین ایران، شیر در نماد دلیری، شجاعت، غرور، خشم، اقتدار و صلابت ستوده شده و در فرهنگ، صنعت، حماسه و ادبیات ملی و آیینی از پای‌گاهی ارج‌مند برخوردار بوده و هست. در کیش مهر شیر نماد خورشید و حمله او بر گاو نماینده پیروزی روشنایی بر تاریکی است» (بختورتاش، ۱۳۸۴: ۳۰۰).  
 در فرهنگ مصوّر نمادهای سنتی آمده است که در آیین

مهری شیر، گاو یا اسب را می‌کشد و این در مفهوم نمادین به معنی خورشید است که با تابش خود، نمناکی و تری را از بین می‌برد (کوپر، ۱۳۸۰: واژه شیر). کزازی معتقد است که در آیین‌های کهن، شیر، نماد بالاترین عنصر یعنی آتش است و گاو نماد پست‌ترین عنصر؛ یعنی خاک. به همین سبب، هنگامی که خورشید به برج «ورزاو» (ثور = گاو) می‌رسد، اوج سرسبزی خاک می‌باشد و برج شیراختر یعنی امرداد، آن زمان که آتش شدید بر جهان چیره می‌شود، زمان گرمای تابستان است (کزازی، ۱۳۸۰: ۵).

این چارپا در آثار مورد بررسی با نام‌های شیر، هزیر، هزیر، اسد و ضرغام، بسیار زیبا و با مفاهیم نمادین متعدد به تصویر کشیده شده است؛ قوی، دلیر و جسور. نام این چارپا در آثار مورد بحث بسیار پرکاربرد است؛ در شاهنامه ۷۰۰ بار، در خمسه نظامی ۴۷۷ بار و در مثنوی معنوی ۳۱۰ بار آمده است. شیر که در دین زرتشتی موجودی اهریمنی و در ردیف خرفستران است (فرنغ دادگی، ۱۳۸۵: ۵۶)، در آثار مورد بحث با این مفاهیم همراه است:

### ۱- مفاهیم حماسی

#### ۱-۱- نماد دلیری، جسارت و شجاعت

در شاهنامه فردوسی چنین آمده است که به دنبال ملاقات زال با مهراب کابلی، وقتی سیندخت، همسر مهراب، در مورد زال و خوی و منش و ظاهر او می‌پرسد، مهراب دلیری و قدرت زال را این‌گونه توصیف می‌کند:

دل شیر نر دارد و زور پیل

(فردوسی، ۱۳۸۵: ۱/ ۱۱۱)

در عهد باستان، مردمان فرزندان‌شان را بر اساس توانایی آن‌ها نام‌گذاری می‌کردند. فریدون آن گاه که پسرانش را به یمن می‌فرستد تا از دختران شاه یمن خواستگاری کنند، در مسیر بازگشت آن‌ها، خود را به پیکر ازدهایی در می‌آورد تا با توجه بجزأت و جسارت فرزندان در روبه‌رو شدن با او نامی برای هر کدام تعیین کند. وی در مورد فرزند میانی که بسیار تیز است می‌گوید:

ورا تور خوانییم، شیر دلیر

(همان: ۶۷)

می‌دانیم که شیر مظهر شجاعت و جسارت است؛ به همین دلیل فردوسی واژه شیری را در

معنی دلیری و جسارت بکار برده است. فریدون در ادامه نام‌گذاری فرزندان خود، در مورد پسر کوچکش که دلیر و هوشیار است می‌گوید:

کنون ایرج اندر خورد نام اوی      در مهتری باد فرجام اوی  
بدان کو به آغاز شیری نمود      به گاه درشتی، دلیری فزود

(همان: ۶۷)

در شاهنامه، واژه‌هایی مشتق و مرکب را می‌یابیم که یک جزء از ساخت ترکیبی آن‌ها شیر است. این گونه واژه‌ها نیز بیان‌کننده شجاعت پهلوانان حماسی است؛ مثلاً:

### شیراوژن

در داستان سهراب، آن‌گاه که کاووس، رستم را از زابلستان فرامی‌خواند، رستم در آمدن درنگ می‌کند. این موضوع سبب برآشفگی کاووس می‌گردد. رستم نیز در برابر آشفتگی او خشمگینانه از درگاه خارج می‌شود.

به در شد؛ به خشم، اندر آمد به رخس      منم - گفت: شیراوژن تاج‌بخش

(فردوسی، ۱۳۸۵: ۱۲۸/۲)

در داستان فرود سیاوش، وقتی بیژن به طرف پلاشان تورانی می‌آید تا او را از پای درآورد، پلاشان خود را چنین معرفی می‌کند:

یکی بانگ بر زد به بیژن بلند      منم - گفت: شیراوژن دیوبند

(همان: ۴۸/۴)

### شیردل

دایه زال، خبر تولد فرزند را به سام می‌رساند و می‌گوید: پاک پسری از ماه‌روی تو گام به عرصه گیتی نهاد و در ادامه او را چنین معرفی می‌کند:

یکی پهلوان بچّه شیردل      نماید بدین خردگی چیردل

(همان: ۱۰۰/۱)

در زمان پادشاهی نوذر، رزمی سخت بین بارمان تورانی و قباد درمی‌گیرد و بارمان نیزه‌ای بر سرین قباد می‌زند، به گونه‌ای که نیزه بند کمرگاه او را پاره می‌کند ...

ز اسب اندر آمد نگون سار سر      شد آن شیردل پیر سالار سر

(همان: ۲۳/۲)

شیرزن: گردآفرید به رزم سهراب می‌رود و در میدان نبرد به دام سهراب می‌افتد. در این هنگام دست به حيله‌ای می‌زند و رهایی می‌جوید. هنگام بازگشت به در، پدرش گژدهم، او را ستایش می‌کند:

چنین گفت گژدهم: کای شیرزن      پر از غم بُد از تو دل انجمن

(همان: ۱۲۳)

در شاهنامه با زنان دیگری نیز روبه‌رو می‌شویم که با لقب شیرزن از آن‌ها یاد شده

است.

برای جریره (مادر فرود). در داستان فرود سیاوش وقتی فرود و مادرش، جریره، متوجه آمدن سپاه ایران به طرف کلات می‌شوند، جریره تخوار را همراه فرود به طرف سپاهیان ایران می‌فرستد تا پهلوانان ایرانی را به او بشناساند. فرود خطاب به مادر ...

بدو گفت: رای تو ای شیرزن درفشان کند دوده و انجمن  
(همان: ۳۰ / ۴)

گردیده خواهر بهرام چوبین و همسر گسته‌م، نامه‌ای از طرف خسرو پرویز دریافت می‌کند که در آن وعده و وعیدهایی مبنی بر زینهار دادن به او سپاهش و نیز پیوند همسری با او داده بود:

چو آن شیرزن نامه شاه دید تو گفتی به روی زمین ماه دید  
(فردوسی، ۱۳۸۷: ۱۳۸ / ۹)

شیرفش (برای لشکر شاه مازندران). به دنبال رهایی یافتن کاووس از دست دیو سپید، وی نامه‌ای به شاه مازندران می‌نویسد و می‌گوید: اگر خواهان تخت و شاهی خود هستی، چون کهتران به این جا بیا، ولی با رسیدن نامه به دست شاه مازندران، وی از پای‌گاه والای خود و از جنگ‌جویانش می‌گوید:

بیارم کنون لشکری شیرفش برآرم شما را سر از خواب خوش  
(همان، ۱۳۸۵: ۸۰ / ۲)

شیرگیر: در مبارزه رستم و سهراب، وقتی سهراب برای بار اول، رستم را بزمن می‌زند، رستم برای بیان آیین رزم ایرانیان، او را این‌گونه مورد خطاب قرار می‌دهد:

به سهراب گفت ای یل شیرگیر کمندافگن و گرد و شمشیرگیر  
(همان: ۱۴۷)

شیرمرد: زال بعد از تولد رستم بسیار شاد است؛ به طوری که ...

شب و روز با رستم شیرمرد همی کرد شادی، همی باده خورد  
(همان: ۱۵۶ / ۱)

شیروار (برای بارمان): بارمان تورانی برای نبرد با قباد و سپاه ایران آماده می‌شود و نزد افراسیاب می‌رود و می‌گوید:

به دستوری شاه، من شیروار بجویم از آن انجمن کارزار  
(همان: ۲۱ / ۲)

بهرام گور آن چنان دلیر و شجاع است که بزرگان و سرهنگان سپاه به شیری و پهلوانی او افتخار می‌کنند و قدرت خود را از او می‌گیرند:

شیرپاسان پاس‌گاه رمه لاف شیری از او زدند همه  
(هفت پیکر، ۱۳۹۱: ۱۲۵)

نظامی در داستان فرستادن اسکندر، روشنگر را به یونان برای این که شجاعت و جسارت اسکندر را در کشورگشایی نشان دهد می گوید:

جهان دار اگر چه دل شیر داشت      جهان جمله در زیر شمشیر داشت  
(شرفنامه، ۱۳۹۳: ۲۴۰)

مولوی در آغاز دفتر دوم، در حکایت هلال پنداشتن آن شخص خیال را ... می گوید: ای انسان و ای کسی که در طریقت گام نهاده‌ای، در برابر بیگانگان قاطع باش و دروغ و حيله را رها ساز و جسارت و شجاعت پیشه کن:

بر سر اغیار چون شمشیر باش      هین مکن روباه بازی، شیر باش  
(مثنوی، دفتر دوم: ۱۲۵)

در حکایتی که پیامبر گروهی اسیران را می بیند که خشمگینانه به او می نگرند، اسیران، خود را شیران شجاع می دانند که اینک اسیر و گرفتار شده اند.

ما هزاران مرد شیر، الپارسلان [۵]      با دو صد عریان سست نیم جان  
این چنین درمانده ایم از کژروی است      یا ز اخترهاست یا خود جادویی است  
(مثنوی، دفتر سوم: ۳-۴۴۸۲)

### ۱-۲- قوی بودن و نیرومندی

«در یک متن بزرگ حماسی - اسطوره‌ای چون شاهنامه که تقدس قدرت، رکن مهم آن را تشکیل می دهد، خواه ناخواه، شیر، این قادرترین، مختارترین و جنگنده ترین جانور، در چهره نمادین خود به عنوان قدرت و رزم آوری ظهور فراوانی دارد» (قبادی، ۱۳۸۶: ۲۹۶). فردوسی برای انتقال مفهوم نیرومندی و قدرت، واژه‌هایی مرکب می سازد که یکی از اجزای آن شیر است؛ چون شیربازو، شیرچنگ و ...

**شیربازو** (برای زال): وقتی کنیزان رودابه به دیدار زال زر می روند، او را در حال شکار مشاهده می کنند و از غلامی که همراه اوست نام و نشان او را می پرسند و می گویند: که این شیربازو گو پیلتن چه مرد است و شاه کدام انجمن؟

(فردوسی، ۱۳۸۵: ۱/۱۱۳)

**شیرچنگ** (برای سیاوش): وقتی توطئه گرسیوز علیه سیاوش، مؤثر واقع شد، سیاوش به قصر خود بازگشت و سخت پریشان خاطر بود. در این هنگام ...

فریگیس گفت: ای گو شیرچنگ      چه بودت که دیگر شدهستی به رنگ  
(همو، ۱۳۸۶: ۳/۹۵)

باستانیان تمایل داشته اند، در اسطوره‌هایشان، قهرمانان خود را در جنگ با شیر پیروز ببینند. برخی از مردمان، شیر را به عنوان توتم خود انتخاب می کردند و مطمئن بودند که این توتم در برخورد با مهاجمان، از آن‌ها دفاع خواهد کرد.

«دنیکاهای سودان، شیر را توتم خود می پنداشتند و بدون ترس و واهمه در بیابان



می‌خوابیدند و بخشی از خوراک شکار شده‌ی خود را برای آن‌ها می‌گذاشتند» (وارنر، ۱۳۶۸: ۵۲۱).

مبارزه با خطرناک‌ترین جانوران از جمله شیر یکی از مضامین داستان‌های پهلوانی است و پیروزی یافتن یک پهلوان بر شیر نویدبخش دیگر پیروزی‌های اوست (طاهری-آقاجانی، ۱۳۹۲: ۱۸۹). پهلوانان شاهنامه، برای این که میزان توانایی و قدرت‌مندی خود را باثبات رسانند، در دوره‌های مختلف پهلوانی خود، به مبارزه با شیر و از پای درآوردن این حیوان درنده پرداخته‌اند.

الف. **سیاوش** بعد از فراگیری اصول جنگاوری از رستم، شیری را با کمند بپند می‌کشد:

چو یک چند بگذشت و گشت او بلند / سوی گردن شیر شد، با کمند  
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۴/۳)

ب. مبارزه با دو شیر، **خان دوم اسفندیار**: اسفندیار بعد از نوشاندن سه جام می به گرسار، در مورد خان دوم از وی می‌پرسد و می‌شنود که در این خان، باید به مبارزه با شیری برخیزد که نهنگ را یارای مقابله با او نیست و حتّا:

عقاب دلاور بر آن راه شیر / نپرد و گر چند باشد دلیر  
ولی این توصیفات، حت اندکی مایه هراس اسفندیار، این مرد رزم و نبرد، نمی‌شود. شب فرا می‌رسد. اسفندیار می‌رود تا صبح‌گاهان به کنام شیران می‌رسد. لشکر را به پشتوتن وامی‌گذارد، به سوی شیران می‌رود و جهان را بر آن‌ها سیاه می‌کند. ابتدا شیر نر به سوی او می‌آید، اسفندیار امان نمی‌دهد و جانور را به دو نیم می‌کند؛ کشته شدن شیر نر مایه هراس شیر ماده می‌شود؛ ماده شیر نیز پیش می‌آید، ولی اسفندیار، دست و سینه خود را از خون شیر ماده نیز رنگین می‌سازد و این گونه خون دوم اسفندیار بپایان می‌رسد (فردوسی، ۱۳۸۴: ۱۶-۱۱۳).

پ. **اسب رستم** هم‌چون پهلوانی، در خون دوم به مبارزه با شیر و از پای درآوردن آن اقدام می‌کند.

دو دست اندر آورد و زد بر سرش / همان تیزدندان به پشت اندرش  
همی زدش بر خاک تا پاره کرد / ددی را چنان خوار و بی‌چاره کرد  
(همو، ۱۳۸۵: ۱۲/۶۵)



قدرت و اقتدار شیر سبب شده است که ایرانیان باستان تصویر آن را هم‌راه با خورشید بر پرچم سرزمین خود نقش زنند. نیز برخی از پهلوانان عهد باستان در فشی منقش به تصویر شیر داشته‌اند. آن‌ها بدین گونه می‌خواهند ابّهت و توانایی خود را به رخ حریف بکشند و باعث هراس او گردند. این نقش بر پرچم گودرز گشواد دیده می‌شود:



درفش از پس پشت او شیر بود      که جنگش به گرز و به شمشیر بود  
(همان: ۲۲/۴)

یکی شیر پیکر درفشی به زر      درفشان یکی در میانش گهر  
(همان: ۱۳۵/۲)

پسر گودرز - شیدوش - نیز درفشی شیرپیکر دارد:

پس پشت، شیدوش بُد با درفش      زمین گشته، از شیرپیکر، بنفش  
(همان: ۲۲/۴)

نظامی گاهی برای این که قدرت سرپنجه پهلوانی را نشان دهد او را همتای شیر  
می داند یا بر شیر برتری می دهد. خسرو هنگام مراد طلبیدن از شیرین، وقتی با عدم  
پذیرش شیرین مواجه می شود. خطاب به او می گوید:

به سر پنجه مشو چون شیر سرمست      که ما را پنجه شیرافکنی هست  
(خسرو و شیرین، ۱۳۹۲: ۲۴۲)

نیز در مدح ممدوح خود، اتابک ابوجعفر، گوید:

نه با شیری کسی را رنجه دارد      نه از شیران کسی هم پنجه دارد  
(همان: ۱۲۴)

بیت زیر توصیف نوفل و نوفلیان در جنگ با قبیله لیلی است:

سرپنجه‌ی نیزه دلیران      پنجه‌شکن شتاب شیران  
(لیلی و مجنون، ۱۳۹۱: ۱۳۰)

نظامی در توصیف مقام و بخشنده‌گی ممدوح خود، او را چون آسمان و ابر می داند و  
وقتی می خواهد پایداری و مقاومت و قدرت‌مندی او را بتصویر بکشد، او را شیر معرفی  
می کند:

هم‌سر آسمان و هم‌کف ابر      هم به پی، شیر و هم به نام، هزبر  
گر ندیدی بر اژدها شیری      و آفتابی کشیده شمشیری  
شاه را بین که در مصاف و شکار      اژدها صورت است و شیرسوار  
(هفت پیکر، ۱۳۹۱: ۹۵)

و برای بیان قدرت‌مندی بهرام می گوید: او در مبارزه با شیر که خود نماد قدرت‌مندی  
است پیروز بوده است:

در سلاح و سواری و تگ و تاز      گوی برد از سپهر چوگان‌باز  
چون از آن پایه نیز گشت بزرگ      پنجه شیر کند و گردن گرگ  
(همان: ۱۲۵)

وقتی خبر شجاعت و توان‌مندی بهرام گور را به پدرش، یزدگرد، می دهند و می گویند:  
کز سر پنجه شیرگیر شده است      شیر برنا و گرگ پیر شده است

ترسی از این شیر قوی پنجه (بهرام گور) در دل یزدگرد ایجاد می‌شود؛ شبیه به همان ترسی که شیران از آتش دارند. (چنین آمده است که شیر از آتش می‌ترسد):

پدر از آتش جوانی او  
کرد از آن شیر آتشین بیشه  
مرگ خود دید زندگانی او  
هم چو شیران از آتش اندیشه

(همان: ۱۳۸)

در داستان‌های غنایی نظامی نیز چون داستان‌های شاهنامه، شاهان و پهلوانانی هستند که برای نشان دادن میزان قدرت‌مندی خود به مبارزه با شیر و از پای درآوردن این حیوان درنده می‌پردازند و به قول نظامی:

هر آن کس کاو زند لاف دلیری  
ز جنگ شیر یابد نام شیری

(خسرو و شیرین، ۱۳۹۲: ۲۷۷)

خسرو پرویز از جمله‌ی شاهانی است که در بزم‌گاه خود شیری خشمگین را از پای درمی‌آورد و بدین‌گونه قدرت‌مندی و توانایی خود را بایثبات می‌رساند:

ملک عزم تماشا کرد روزی  
نشسته خسرو و شیرین به یک جای  
نظرگاهش چو شیرین دل‌فروزی ...  
ز دور آویخته دوری به یک پای ...  
که از دنبال می‌زد بر زمین گرد ...  
برآمد تندشیری بیشه‌پرورد  
فراز آمد به نزد بارگه تنگ  
شاه از مستی شتاب آورد بر شیر  
کمانکش کرد مشتی تا بناگوش  
بفرمودش پس آن گه سر بریدن  
وز آن گه رسم شاهان شد که پیوست  
بُتندی کرد سوی خسرو آهنگ ...  
به یکتا پیرهن بی‌درع و شمشیر  
چنان بر شیر زد کز شیر شد هوش  
ز گردن پوستش بیرون کشیدن  
بود در بزمگه‌شان تیغ در دست

(خسرو و شیرین، ۱۳۹۲: ۲۲۹)

بهرام نیز روزی در شکارگاه با پهلوانان به نزهت و شادی مشغول است که ناگهان گرد و خاکی به آسمان بلند می‌شود:

دید شیری کشیده پنجه زور  
در نشسته به پشت و گردن گور

شیر بدین‌گونه می‌خواست گور را از پای درآورد. بهرام دست به کمان برد و تیری از تیردان بدرآورد؛ آن دو را مورد هدف بگرفت؛ به گونه‌ای که تیر به کتف شیر و گور اصابت کرد و پس از بیرون آمدن در زمین نشست و بدین سبب بود که ...

بعد از آن شیرزور خواندندش  
شاه بهرام گور خواندندش

(هفت پیکر، ۱۳۹۱: ۳۰-۱۲۹)

داستان ربودن تاج شاهی از میان دو شیر گرسنه نیز توان‌مندی بهرام گور را نمایان می‌سازد. بهرام گور چون شیری قدرت‌مند است که شاهی بعد از پدر را سهم خود می‌داند و معتقد است خسرو به ناحق بر تخت نشسته است و باید بزیر آید. وی به بزرگان دربار

پیشنهاد می‌دهد، تاج شاهی بین دو شیر گرسنه قرار گیرد. هر کدام از دو نفر (بهرام یا خسرو) توانست آن را از بین دو شیر برآید تخت از آن اوست. همه شاد می‌شوند و می‌گویند ...

تندشیری است آن نبرده‌سوار      که اژدها را کند به شیر سوار  
چون شود تندشیر پنجه‌گشای      هیچ کس پیش او ندارد پای  
بزرگان به دربار بازمی‌گردند و موضوع را با شاه پیر (خسرو غاصب) در میان می‌نهند.  
ترسی سر تا پای او را فرا می‌گیرد؛ به گونه‌ای که تاج را از سر برمی‌دارد و کنار تخت  
می‌نشیند و ...

گفت از آن تاج و تخت بیزارم      که از او جان به شیر بسپارم  
و اعلام می‌کند وارث مملکت بهرام گور است و شاهی حق اوست. فرداروز، پگاه، بهرام  
آماده می‌شود و شیرداران نیز دو شیر گرسنه را به سمت جای‌گاه می‌برند و تاج را میان  
دو شیر گرسنه آدمی‌خوار می‌نهند. شیرها از شدت گرسنگی چنگال بر زمین می‌زنند، ولی  
از این غافل هستند که آهنین مردی به سوی آنان خواهد آمد. ناگاه شاه بهرام به سمت  
شیران می‌آید. بهرامی که در جای‌جای آن دشت شیران را کشته بود:

چون که شیران دلیری‌اش دیدند      شیرگیری و شیریش دیدند  
حمله بردند چون تنومندان      دشنه در چنگ و تیغ در دندان  
تا سر تاجور بچنگ آرند      بر جهان‌گیر کار تنگ آرند  
ولی بهرام گور به آن‌ها امان نمی‌دهد و سر از نشان جدا می‌کند و تاج از بین آن دو  
برمی‌دارد و بر سر می‌نهد و از آن پس بر تخت می‌نشیند (هفت پیکر، ۱۳۹۱: ۵۶ - ۱۵۱).

در لیلی و مجنون نیز شیر با این مفهوم بکار رفته است:

چون شیر به خود سپه‌شکن باش      فرزند خصال خویشتن باش  
(لیلی و مجنون، ۱۳۹۱: ۶۵)

در داستان رفتن بهرام به مهمانی سرهنگ، میزبان (سرهنگ) که بهرام را شیری قوی  
می‌یابد، داستان نیرومندی و قوی بودن بهرام را برای دختر گاوکش (دختری که گاو  
بزرگ را از پله‌ها بالا می‌برد) تعریف می‌کند و به او می‌گوید، بهرام از توانایی تو سخت  
متعجب شده است:

میزبان کاین شنید رفت بزیر      گفت با گاوکش حکایت شیر  
(هفت پیکر، ۱۳۹۱: ۱۷۵)

در هفت‌پیکر آمده است آن‌گاه که خاقان چین با لشکر خود بر بهرام شورید، بهرام،  
قدرت‌مندانه، جلوی او قد علم کرد و او را شکست داد. در این حکایت نیز شیر در همین  
مفهوم نمادین بکار رفته است (استعاره از اسب قدرت‌مند):

حمله بردند داده پشاپشت      شیر در زیر و اژدها در مشت

(همان: ۱۸۳)

چو شیران ز سرپنجه بگشای چنگ چو روبه میارای خود را به رنگ

(شرفنامه، ۱۳۹۳: ۸۳)

در حکایت صیاد و شیرسگ نظامی برای این که قدرت‌مندی سگی را نشان دهد، واژه شیرسگ را می‌سازد و می‌گوید:

شیرسگی داشت که چون پو گرفت سایه خورشید بر آهو گرفت

(مخزن‌الاسرار، ۱۳۹۱: ۱۲۴)

پدر گر چه با قوت شیر بود بکین خواستن نرم شمشیر بود

(شرفنامه، ۱۳۹۳: ۱۶۰)

مولوی نیز شیر را قدرت‌مند می‌داند. وی در حکایت شیر و نخچیران واژه پنجه‌زن به معنی قوی چنگال را صفت شیر قرار داده است:

ساعتی تأخیر کرد اندر شدن بعد از آن شد پیش شیر پنجه‌زن

(مثنوی، دفتر اول: ۱۰۵۵)

«در متون عرفانی اصیل، قدرت شیر محوریت دارد. قدرتی پرجاذبه و پرکشش که از درون تسخیرکننده است و وظیفه پیر یا مراد منتقل کردن آن است به سالک. ... می‌توان گفت: مولوی در آفرینش و خلاقیتی بی‌همتا، آن‌چنان شکوه و هیبت شیر را در آثار خود، به صورتی نمادین و عموماً متعالی و گاه دست‌نیافتنی تصویر کرده است که شاید منحصر بفرد باشد. وی نه تنها شیر را هم‌سان و مترادف شجاعت و بی‌باکی در شاهنامه بکار برده که جای‌گاهی فراخ و گران‌سنگ را برای وی در مجموعه ادبیات فارسی گشوده است و این عنصر را کاملاً وسیع، حماسی و متعالی بکار گرفته» (قبادی، ۱۳۸۶: ۲۹۲).

در داستان طوطی و بازرگان، وقتی که بازرگان از گزاردن خبر به طوطیان هند پشیمان می‌شود، مولوی بیتی زیبا درباره قدرت کلام و بار معنایی آن (خواه مثبت، خواه منفی) و تأثیر آن در مخاطب می‌آورد و می‌گوید: یک سخن درست و سنجیده می‌تواند بر انسانی ضعیف اثر بگذارد و او را به شیری قوی بدل سازد و عکس آن:

عالمی را یک سخن ویران کند روبه‌هان مرده را شیران کند

(مثنوی، دفتر اول: ۱۵۹۷)

از آن جایی که شیر چارپایی قدرت‌مند است، مولوی قضا و قدر، روزگار و بار امانت الاهی را در قدرت به شیر تشبیه کرده است:

می‌کشد شیر قضا در بیشه‌ها جان ما مشغول کار و پیشه‌ها

(همان، دفتر سوم: ۲۲۰۴)

قهر می‌کردید و اندر عین قهر خود شما مقهور قهر شیر دهر

(همان: ۴۵۶۰)

مولوی برای بیان بدوش کشیدن بار امانت الاهی توسط انسان می‌گوید: انسان از

عظمت و بزرگی بار امانت الاهی آگاه نبوده است. او انسان را به سان خرگوشی ضعیف و ناتوان می‌داند و بار امانت الاهی را شیری قوی پنجه می‌شمرد و گفته قرآن را تکرار می‌کند که انسان در تحمل آن بار سنگین نسبت به خود ظالم بوده است و از عظمت این شیر جاهل و ناآگاه:

کرد فضل عشق، انسان را فضول  
 جاهل است و اندر این مشکل شکار  
 می‌کشد خرگوش، شیری در کنار  
 کی کنار اندر کشیدی شیر را  
 زین فزون جویی ظلوم است و جهول  
 گر بدانستی و دیدی شیر را  
 (همان: ۷۴ - ۴۶۷۲)

شیر و اژدها قدرت‌مندترین جانوران هستند، اما آن گاه که پای قضا و قدر بمیان آید، سخت ضعیف و ناتوانند:

هیزبر جهان سوز و نر اژدها  
 ز دام قضا هم نیابد رها  
 پس قضا ابری بود خورشیدپوش  
 شیر و اژدها شود زو هم چو موش  
 (فردوسی، ۱۳۸۵: ۸۱ / ۱)  
 (مثنوی، دفتر اول: ۱۲۵۵)

مولوی در ضمن تفسیر آیه «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ» (التین/۴) به جوانی انسان و زیبایی او و به دنبال آن، رسیدن پیری و زایل شدن زیبایی و قدرت‌مندی شیروار آدمی اشاره می‌کند.

آن رخی که تاب او بد ماهوار  
 شد به پیری هم چو پشت سوسمار  
 رنگ لاله گشته رنگ زعفران  
 زور شیرش گشته چون زهره زنان  
 (مثنوی، دفتر پنجم: ۷۱ - ۹۶۸)

در نهایت باید گفت: مردم مشرق‌زمین، شیر را نماد قدرت و سلطنت گرفته‌اند؛ هم‌چنین او را نماد خدای خورشید و پادشاه می‌دانند (دادور- منصور، ۱۳۸۵: ۷۴). این چارپا در اندیشه‌های عبری، چینی و رومی نیز چون حماسه‌ها و داستان‌های ایرانی نماد قدرت و سلطنت بوده است (کوپر، ۱۳۸۰: واژه شیر).

### ۱-۳- خشمگینی و تند

این مفهوم برای شیر بسیار پرکاربرد است و هر سه گوینده در ابیات مختلف به آن پرداخته‌اند:

چو این راز بشنید تور دلیر  
 برآشت بر گاه چون تند شیر  
 به جای خرد سام سنگی بود  
 به خشم اندرون، شیر جنگی بود  
 (فردوسی، ۱۳۸۵: ۶۹ / ۱)  
 (همان: ۱۵۲)

در داستان لیلی و مجنون، آن زمان که مجنون سر به بیابان می‌نهد، نوفل به سوی او می‌رود تا دل‌داریش دهد و نوفل فردی خوش‌قلب و مهربان است، اما در جنگ و مبارزه

بسیار شجاع و خشمگین؛ نظامی برای بیان این دو ویژگی متضاد در نوفل می‌گوید:

لشکرشکنی به زخم شمشیر در مهر غزال و در غضب شیر

(لیلی و مجنون، ۱۳۹۱: ۱۲۴)

بیت زیر در توصیف سرهنگی است که بهرام کنیزک خود را به او می‌سپارد تا سر از تنش جدا سازد. نظامی این سرهنگ را خشمگین چون شیری غضبناک توصیف می‌کند:

بود سرهنگی از نژاد بزرگ تند چون شیر و سهمناک چو گرگ

(هفت پیکر، ۱۳۹۱: ۱۶۹)

در *شرف‌نامه* در حکایت پیغام کردن اسکندر به شاه زنگبار آمده است: آن گاه که زنگیان به سپاه روم حمله می‌کنند و و سفیر دلیر و سخن‌گوی اسکندر را می‌کشند و خون او را می‌نوشند، اسکندر بنا بر توصیه وزیر خردمند خود، دستور می‌دهد تنی چند از آنان را اسیر کنند و چون شیری غضبناک که گوزنی بزرگ را شکار می‌کند، دستور بریدن سر یکی از زنگیان را صادر می‌نماید.

شاه از خشمناکی چو غرنده‌شیر که آرد گوزن گران را بزیر

یکی را بفرمود تا زان گروه بریدند سر چون یکی پاره‌کوه

(شرف‌نامه، ۱۳۹۳: ۱۳۶)

دارا زمانی که با خاصگان خویش رای می‌زند، برخی از توانایی و اقتدار اسکندر سخن می‌گویند. وی برآشفته می‌شود و خود را شیری خشمگین می‌داند که از دست روباهی ضعیف چون اسکندر آسیب نخواهد دید:

سگ کیست روباه نازورمند که شیر ژیان را رساند گزند

(همان: ۱۷۹)

شیر می‌گفت از سر تیزی و خشم کز ره گوشم عدو بریست چشم

(مثنوی، دفتر اول: ۱۰۹۲)

در داستان شیر و نخجیران، چارپایان برای شیر صفت تند و تیز (خشمگینی) را می‌آورند و می‌گویند:

با قضا پنجه مزن ای تند و تیز تا نگیرد هم قضا با تو ستیز

(همان: ۹۱۰)

و با آن شیر خشمگین پیمان می‌بندند که هر روز شکاری را برای او بفرستند:

عهدها کردند با شیر ژیان کاندرا این بیعت نیفتد در زیان

(همان: ۹۹۴)

مولوی در بیت زیر ترکیب شیر خشم را بکار برده و بدین گونه قهر و غضب الهی را چون شیری خشمگین دیده است. وی آدمی را نصیحت می‌کند که وقتی حیوانات جنگل، بوی شیر را احساس می‌کنند و از رفتن به جلو پا پس می‌کشند، ای آدمی، تو نیز وقتی بوی قهر و غضب الهی را که هم‌چون شیری است دیدی، جلوتر نرو.

مغز حیوانات، بوی شیر را می‌بداند، ترک می‌گوید چرا  
 بوی شیر خشم دیدی، بازگرد با مناجات و حذر انباز گرد  
 (همان، دفتر سوم: ۸۹ - ۳۸۸)

### ۱- شیر نماد بزرگان (پهلوانان و شاهان)

فردوسی پهلوانان، اعم از ایرانی و انیرانی، را به شیر تشبیه می‌کند و صفت شیر را برای همه یکسان بکار می‌برد. البته اشاره شود که گاه شیر در معنی نکو و گاه نکوهیده بکار می‌رود:

الف. در معنی مثبت: در متون ادب فارسی از میان درندگان، تنها شیر چهره‌ای نکو دارد (ابوشه، ۱۳۸۱: ۴۲۳). سام بعد از بتخت نشستن منوچهر، خطاب به وی می‌گوید:

پدر بر پدر شاه ایران تویی گزین سواران و شیران تویی  
 (شاهنامه، ۱۳۸۵: ۱/ ۹۹)

فردوسی در بیت زیر از زبان تژاو تورانی که با افتخار، خود را از تخمه شیران (پهلوانان ایرانی) می‌داند، می‌گوید:

نژادم، به گوهر، از ایران بدهست ز گردان و از تخم شیران بدهست  
 (همان: ۴/ ۵۳)

ب. در معنی منفی: پهلوانان دشمن ویران‌کننده، کشنده و مخرب هستند. به همین سبب، فردوسی آنان را به شیران تشبیه می‌کند که اگر بر ایران بتازند خرابی ببار خواهند آورد و همه چیز را نابود خواهند کرد و بدین گونه ایران آباد، با حضور بذاتان تباہ خواهد شد.

دریغ است ایران که ویران شود کنام پلنگان و شیران شود  
 (همان: ۲/ ۹۶)

و باز شیر در همین معنی:

به ایران همی شد که ویران کند بر و بوم ما جای شیران کند  
 (همان: ۴/ ۱۳۷)

فردوسی آن گاه که می‌خواهد پهلوانی قهرمان را نشان دهد، از او با نام شیر یاد می‌کند:

در داستان فرود سیاوش، وقتی که برخی از پهلوانان ایران علی‌رغم سفارش کی‌خسرو به دژ فرود حمله می‌کنند، فرود و لشکریانش جلوی آن‌ها ظاهر می‌شوند. فرود آن‌چنان می‌جنگد که ایرانیان انگشت پدندان می‌گیرند:

بدو خیره ماندند ایرانیان که چون او ندیدند شیر ژیان  
 (شاهنامه، ۱۳۸۵: ۴/ ۴۴)

نیز در همین جنگ بعد از آن که فرود اسب بیژن را از پای درآورد، بیژن خطاب به فرود ...



یکی نعره زد ک: ای سوار دلیر بمان تا ببینی کنون رزم شیر  
(همان: ۴۲)  
بعد از کشته شدن فرود، بیژن می‌خواهد به نبرد با پلاشان تورانی بپردازد که گویو به او  
هشدار می‌دهد:

به بیژن چنین گفت گویو دلیر که مشتاب در جنگ آن نره شیر  
(همان: ۴۸)  
چنین می‌نماید که شیر اغلب با صفات نیکو و مثبت مثل قدرت‌مندی و دلیری بکار  
می‌رود، ولی نکته این جاست که آن زمان که برای این جانور، صفتی منفی، مثل درتدگی  
نیز بیاورند، چیزی از ارزش او را نخواهد کاست و می‌توان گفت: این ویژگی کاملاً  
طبیعی است، زیرا این سلطان نیز، به سان دیگر سلطانان بدین‌گونه می‌خواهد اجازه ندهد،  
گردن‌کشی در قلمرو پادشاهی او جولان دهد.

جیمز هال می‌گوید: «در کهن‌ترین تصاویر، شیر مربوط به پرستش خورشید - خدا بود.  
شیران نیز نگهبان نمادین پرستش‌گاه‌ها و قصرها و آرام‌گاه‌ها بودند و تصوّر می‌رفت  
درتده‌خویی آنان موجب دورکردن تأثیرات زیان‌آور می‌شد» (هال، ۱۳۸۳: ذیل واژه شیر).

وقتی پهلوانی بزرگ به شیر درتده تشبیه می‌شود، یقیناً این ویژگی (یعنی درتدگی) برای  
او مثبت خواهد بود؛ چون آن زمان که قهرمانی به مبارزه با دشمن سرزمین خود می‌پردازد،  
چون دشمن به وطن قهرمان تجاوز کرده است، وی باید به سان شیری قوی، او را از هم بدرتد  
و این شایسته است. گودرز در پیامی که برای پیران توسط گویو می‌فرستد، می‌گوید:

پس‌چیده جنگ، خیز؛ ایدر آی گرت هست با شیر درتده پای

(فردوسی، ۱۳۸۴: ۵/۶۳)

در علم بیان، وجه شبه در مشبّه‌به بارزتر است. فردوسی نیز زمانی که پهلوانی را به  
شیر تشبیه می‌کند، با آوردن صفاتی از شیر، میزان توان، مقاومت و جسارت پهلوان را  
بیش‌تر نمایان می‌سازد:

بر و بازوی شیر و هم زور پیل وز او سایه گسترد بر چند میل

(همان، ۱۳۸۵: ۲/۱۸)

### ۱-۵- شکارکننده و صیّاد

فردوسی درخوان اول رستم، وی را چون شیری می‌داند که گور را به دام انداخته است.  
کمندی کیانی بینداخت شیر به حلقه درآورد گور دلیر  
(همان: ۶۴)

در شاهنامه وقتی که سهراب به ایران می‌آید و بر لشکر کاووس می‌تازد، فردوسی  
هراسیدن و رمیدن سپاه ایران با مشاهده سهراب گرد را چنین توصیف می‌کند:

رمید آن دلاور سپاه دلیر به کردار گوران ز چنگال شیر

(فردوسی، ۱۳۸۵: ۲/۱۳۸)

وقتی رستم، ناشناس، برای دیدن وضعیت سپاه توران، به سرکردگی سهراب به طرف لشکر توران می‌رود؛ چون شیری که برای شکار آهوپی رهسپار است ...

بدان دژ در آمد تهمتن دلیر چنان چون به آهو شود نره شیره

(همان: ۱۳۲)

در داستان خسرو و شیرین، شیرین بسیار رعنا و خوش اندام، چون آهوپی زیبا توصیف شده است؛ البته آهوپی که چون شیر شکاری خسرو را به دام انداخته است:

غزالی مست، شمشیری گرفته به جای آهوپی شیری گرفته

(خسرو و شیرین: ۱۳۹۲: ۲۲۴)

مهین بانو شیرین را نصیحت می‌کند و می‌گوید: در این دنیا کسی به امید و آرزوهایش نمی‌رسد و این دنیا چون شیری صیدکننده است که آدمی در مسیر اوست و او گوزن وجود آدمی را شکار می‌کند:

گوزنی را که ره بر شیر باشد گیا در زیر پی، شمشیر باشد

(همان: ۲۶۸)

آن گاه که خسرو با شیرین رو به رو می‌شود و مراد دل از او می‌طلبد، شیرین مانع می‌آید. نظامی این موضوع را زیبا بیان کرده است. او خسرو را شیری شکاری می‌داند که بنا دارد گور وجود شیرین را شکار کند، اما ...

بسی کوشید شیرین تا به صد زور قضای شیر گشت از پهلوی گور

(همان: ۲۴۸)

نکته قابل تأمل در داستان خسرو و شیرین در مورد شیر و گوزن این است که شیر همیشه شکارگر نیست که گوزن را به دام اندازد؛ بلکه گاهی ورق برمی‌گردد و بدین گونه شیر وجود خسرو، شکار گوزن زیبای وجود شیرین می‌شود:

گوزنی بر ره شیر آشیان کرد رسن در گردن شیر ژیان کرد

من آن شیرم که شیرینم به نخجیر به گردن بر نهاد از زلف زنجیر

(همان: ۲۳۶)

نظامی در لیلی و مجنون بر حاسدان خود می‌تازد و خود را چون شیری شکارگر می‌داند که معانی جزیل و الفاظ زیبا را شکار می‌کند، اما از سویی دیگر بدخواهان، روبه‌وار از الفاظ و مفاهیم او برای فربه کردن کلام خود بهره می‌برند:

افگندن صید کار شیر است روبه ز کباب صید سیر است

(لیلی و مجنون، ۱۳۹۱: ۶۱)

اسکندر در هنگام حمله زنگیان به روم، دست به توطئه‌ای می‌زند و چنان وانمود می‌کند که سر آنان را بریده و از گوشت آنان خورش ساخته است. در بیت زیر وی چون

شیری درنده و شکاری گوشت‌های خورش به ظاهر درست‌شده از بدن زنگیان را از هم می‌درد:

شه از هم درید آن خورش را بزور      چو شیری که او بردرد چرم گور  
(شرف‌نامه، ۱۳۹۳: ۱۳۶)

نظامی در توصیف ماریه و توانایی او در داستان اکسیر آموختن از ارسطو، او را ماده‌شیری صیدافکن معرفی می‌کند:

به شه بازگفتند کان ماده‌شیر      به صیدافکنی گشت خواهد دلیر  
(اقبال‌نامه، ۱۳۹۱: ۷۶)

در داستان شیر و نخجیران، از مثنوی شیر همواره به چارپایان حمله می‌برد و آنان را از پای در می‌آورد:

طایفه نخجیر در وادی خوش      بودشان از شیر دائم کشمکش  
بس که آن شیر از کمین درمی‌ربود      آن چرا بر جمله ناخوش گشته بود  
(مثنوی، دفتر اول: ۹۰۱-۹۰۰)

مولوی در بیان قصه پیر چنگی و خواب دیدن عمر و رساندن پیغام هاتف به او از شیر شکاری سخن گفته است. وی عمر را شیر شکاری می‌داند که دنبال پیر چنگی در گورستان می‌گردد:

بار دیگر گردِ گورستان بگشت      هم چو آن شیر شکاری گرد دشت  
(همان: ۲۱۷۳)

و نیز در جایی دیگر گوید:

هم چو شیری صید خود را خویش کن      ترک عشوۀ اجنبی و خویش کن  
(همان، دفتر دوم: ۲۶۱)

در داستان حمله بردن سگ بر کور، در دفتر دوم مثنوی، کور سگ را شیر شکاری می‌خواند و خطاب به او می‌گوید:

کای امیر صید و ای شیر شکار      دست، دست توست، دست از من بدار  
گفت او هم از ضرورت کای اسد      از چو من لاغر شکارت چه رسد  
(همان: ۵۹ - ۲۳۵۷)

### ۱-۶- نماد درشتی اندام

فردوسی در ابیات مختلف، به ستبری و بزرگی کتف و یال و سینه شیران میدان نبرد و مرکب‌های آنان اشاره می‌کند. وی در بیت زیر در توصیف افراسیاب (هنگام مرگ منوچهر شاه و آن زمان که افراسیاب می‌خواهد به ایران حمله کند) می‌گوید:



برو و بازوی شیر و هم‌زور پیل و زو سایه گسترده بر چند میل  
(فردوسی، ۱۳۸۵: ۱۸/۲)

در داستان سیاوش، آن‌گاه که رستم می‌خواهد سرخه فرزند افراسیاب را به انتقام خون  
سیاوش از پای درآورد، سرخه دارای سینه‌ای ستبر توصیف شده است.

برش چون بر شیر و رخ چون بهار ز مشک سیه کرده بر گل نگار  
(همو، ۱۳۸۶: ۱۲۱/۳)

هنگام گزینش اسب رستم (رخش) فرا می‌رسد؛ فردوسی مادر رخس را چنین توصیف  
می‌کند:

یکی مادیان تیز بگذشت خنگ برش چون بر شیر و کوتاه‌لنگ  
(همو، ۱۳۸۵: ۴۲/۲)

نظامی نیز برای این که درستی اندام و بزرگی پیکر خسرو پرویز (در داستان خسرو و  
شیرین) و ابن سلام (در داستان لیلی و مجنون) را بیان کند آن‌ها را شیرپیکر می‌داند:

اگر چه شیرپیکر بود پرویز ملک بود و ملک باشد گران خیز  
(خسرو و شیرین، ۱۳۹۲: ۲۳۰)

کاین شاهسوار شیرپیکر روی عرب است و پشت لشکر  
(لیلی و مجنون، ۱۳۹۱: ۱۵۸)

نظامی در ساقی‌نامه‌ای که در لیلی و مجنون در وصف حال خویش و یاد گذشتگان  
آورده است، برای این که بزرگی غم و اندوه را بیان کند او را چون شیری بزرگ می‌داند:

در می به امید آن زخم چنگ تا بازگشاید این دل تنگ  
شیریست نشسته بر گذرگاه خواهیم که ز شیر گم کنم راه  
(همان: ۶۸)

### ۱-۷- چالاکي

اسفندیار در خوان دوم بعد از نوشاندن سه جام می به گرگسار از وی می‌پرسد و  
می‌شنود که در این خان، باید به مبارزه با شیری برخیزد که بسیار چالاک است؛ به  
طوری که ...

عقاب دلاور بر آن راه شیر نپرد و گر چند باشد دلیر  
(همان، ۱۳۸۴: ۱۱۳/۶)

نظامی برای نشان دادن چالاکي دخترانی که هم‌راه با شیرین هستند، آنان را به ماده  
شیران چالاک و چابک تشبیه می‌کند:

چو شیر ماده آن هفتاد دختر سوی شیرین شدند آشوب در سر  
(خسرو و شیرین، ۱۳۹۲: ۲۲۳)

ملک ز آن ماده‌شیران شکاری شگفتی مانده در چابک سواری  
(همان: ۲۲۴)

### ۱- ۸- ظالم بودن و خون‌ریزی

آن هنگام که در جنگی بین ایران و توران، هومان تورانی حریف می‌طلبید، فریبرز جلو او قد علم می‌کند و خود را شیری شکاری و درنده معرفی می‌کند و هومان را از دشمنی و جنگ با خود بر حذر می‌دارد:

چنین داد پاسخ فریبرز باز      که با شیر درنده کینه‌ساز  
چنین است فرجام روز نبرد:      یکی شاد و پیروز و دیگر بدرد  
(شاهنامه، ۱۳۸۴: ۵/ ۷۶)

گودرز در داستان دوازده رخ در پیامی که توسط گیو برای پیران ویسه می‌فرستد، خود را شیری درنده و خون‌ریز می‌داند و می‌گوید:

پسیچیده جنگ، خیز؛ ایدر آی      گرت هست با شیر درنده پای  
(شاهنامه، ۱۳۸۴: ۵/ ۶۳)

نیز در خان سوم، چون شیری کشنده، ازدها را از پای درمی‌آورد:

بدرید کتفش به دندان چو شیر      برو چیره شد پهلوان دلیر  
(همان، ۱۳۸۵: ۲/ ۶۸)

رستم در خان ششم، چون شیری خون‌ریز سر از تن ارژنگ‌دیو جدا می‌کند:

گرفتش گریبان و یال آن دلیر      سر از تن بکنش به کردار شیر  
(همان: ۷۴)

فرستاده تور و سلم نزد فریدون می‌آید تا پیام پوزش‌خواهی پسران او را منتقل کند؛ هنگام بازگشت در توصیف پهلوانان و بزرگان دربار فریدون، شیروی را چنین معرفی می‌کند:

مبارز چو شیروی درنده‌شیر      چو شاپور یل ژنده‌پیل دلیر  
(همان: ۸۵/ ۱)

در خسرو و شیرین (گفتن بزرگ‌امید چهل نکته را از کلیله) آمده است:

به خون‌ریزی مکن چنگال را تیز      کزین بی‌پنجه گشت آن شیر خون‌ریز  
(خسرو و شیرین، ۱۳۹۲: ۴۶۸)

و باز در همین کتاب، زمانی که خسرو خطایی مرتکب می‌شود و هرمز او را سیاست می‌کند، خسرو پیران و بزرگان را به شفاعت نزد پدر می‌فرستد و خود کفن‌پوشان به دنبال آنان روان می‌گردد و خطاب به پدر می‌گوید:

هنوزم بوی شیر آید ز دندان      مشو در خون من چون شیر خندان  
(همان: ۱۵۰)

نظامی در بیت زیر از خسرو و شیرین (خبر یافتن خسرو از مرگ بهرام چوبین) می‌گوید: دنیا دار مکافات است و هر کاری پیامد متناسب با خود دارد. پس تو، ای آدمی، شیروار به خون‌خواری چنگال تیز مکن که عواقب شومی در پی خواهد داشت:



به خون‌ریزی مبین کو شیر گیرد      که خونش گیرد ار چه دیر گیرد  
(همان: ۲۷۶)

در نبرد اسکندر با زنگیان، نظامی برای این که آدم‌کشی و خون‌خوارگی مرد زنگی را  
نشان دهد می‌گوید:

سیاهی دگر زان ستم‌کاره‌تر      بخرَب آمد از شیر خون‌خواره‌تر  
(شرف‌نامه، ۱۳۹۳: ۱۴۷)

در بیت زیر شیر چون آتشی کشنده و نابودکننده پنداشته شده است که به سبب  
ظالم بودن همه چیز را نابود می‌کند، از دیدگاه شاعر آدمی لازم است در برابر این دو  
(آتش و شیر) شجاعت داشته باشد:

دو جا مرد بود باید دلیر      یکی نزد آتش یکی نزد شیر  
مگر آتش و شیر هم‌گوهرند      گه از دام و دد هر چه باید خورند  
(اقبال‌نامه، ۱۳۹۱: ۳۴)

چنین آمده است که شیر وقتی شکار می‌کند، خود فقط خونِ صید را می‌خورد و دیگر  
وحوش از گوشتش سیر می‌شوند:

چو شیر افگنم صید و خود بگذرم      خورد سینه روباه و من خون خورم  
(کلیات نظامی، ۱۳۸۳: ۱۴۵۳)

### ۱-۹- کینه‌توزی

فردوسی کینه‌توزی ایرانیان در گرفتن انتقام ایرج را زیبا بیان کرده است و آن‌ها را  
چون شیری خشمگین و کینه‌توز می‌داند و می‌گوید:

دلیران یکایک چو شیر ژبان      همه بسته بر کین ایرج میان  
(فردوسی، ۱۳۸۵: ۸۶/۱)

نظامی نیز به این مفهوم نمادین برای شیر اشاره می‌کند. وی از زبان شاپور ویژگی‌های  
خسرو را برای شیرین‌ترین چنین برمی‌شمرد:

شگرفی چابکی چستی دلیری      به مهر آهو به کینه تندشیری  
(خسرو و شیرین، ۱۳۹۲: ۱۷۴)

در بخش دیگری از خسرو و شیرین آمده است که بهرام چون شیری کینه‌توز علیه  
خسرو قیام می‌کند و خسرو را مجبور به گریختن به ارمن می‌نماید:

به تدبیری چنین آن شیر کین‌خواه      رعیت را برون آورد بر شاه  
(همان: ۲۱۷)

شیر نیز چون دیگر سلطانان آن گاه کینه‌توز خواهد بود که مخالف او دندان نمایان  
کند و بخواهد ضرب شست نشان دهد و الا از خون او خواهد گذشت:

سیه‌شیر چندان بود کینه‌ساز      که از دور دندان نماید گراز  
چو دندان‌کنان گردن آرد بزیر      ز گردن کند، خون او تندشیر

(شرفنامه، ۱۳۹۳: ۳۲۲)

## ۲- مفهوم غنایی

### ۲-۱- زبون گیر و ضعیف آزار نبودن

شیر از جمله درندگانی نیست که چارپایان خوار و بی دست و پا را به دام اندازد. نظامی به همین سبب آن زمان که خسرو، شیرین را در چشمه آب می بیند، وقتی با آشفتگی ناشی از حیای شیرین مواجه می شود، هم چون شیر شکاری زبون گیری نمی کند و نگاه خود را به دیگر جای معطوف می دارد:

ولی چون دید کز شیر شکاری      به هم در شد گوزن مرغزاری  
زبون گیری نکرد آن شیر نخجیر      که نبود شیر صیدافکن، زبون گیر  
(خسرو و شیرین، ۱۳۹۲: ۱۸۶)

نه تنها شیر ضعیف آزار نیست که شیرمردان نیز ضعیف آزاری و زبون گیری را از وجود خود بیرون کرده اند و نسبت به زنان ستم روا نمی دارند:

زن کشی کار شیرمردان نیست      که زن از جنس هم نبردان نیست  
(هفت پیکر، ۱۳۹۱: ۱۶۹)

### ۲-۲- نماد صداقت و وفاداری

نوفل به بیابان می رود تا مجنون را دل داری دهد. وقتی او را می یابد، با او پیمان می بندد و سوگند یاد می کند که چون شیری وفادار با استفاده از گنج و شمشیر خود یاورش باشد:

میثاق نمود و خورد سوگند      اوّل به خدایی خداوند  
و آن گه به رسالت رسولش      کایمان ده خلق شد قبولش  
کز راه وفا به گنج و شمشیر      کوشم نه چو گرگ بلکه چون شیر  
(لیلی و مجنون، ۱۳۹۱: ۱۲۶)

در داستان شیر و نخجیران، شیر از وفاداری نسبت به حضرت حق سخن می گوید:

گفت شیر: آری، ولی رَبّ العباد      نردبانی پیش پای ما نهاد  
پایه پایه رفت باید سوی بام      هست جبری بودن این جا طمع خام  
خواجه چون بیلی به دست بنده داد      بی زبان معلوم شد او را مراد  
دست، هم چون بیل، اشارت های اوست      آخراندیشی عبارت های اوست  
در وفای آن اشارت جان دهی      چون اشارت هاش را بر جان نهی  
(مثنوی، دفتر اول: ۳۴ - ۹۳۳)

## ۳- مفاهیم عرفانی

### ۳-۱- شیر نماد حضرت حق

شیر که در نظر مردمان باستان خداوندگار جنگل بوده است و در داستان های حماسی

و غنایی نماد پهلوانان و شاهان؛ به سبب دارا بودن مفاهیمی چون قدرت‌مندی، قهار بودن و چیرگی، زبون‌گیر نبودن، بارزش بودن و شجاعت و جسارت در داستان‌هایی که بن‌مایه عرفانی دارند نماد حضرت حق واقع می‌شود. (شیر یکه‌سلطان جنگل است و حضرت حق خداوندگار یکتای عالم).

«شیر در ادب فارسی معمولاً مظهر شجاعت و انسان شجاع است. در دیوان شمس بتکرار و به گونه‌ای رمزآمیز تجلی می‌کند که دیگر نه یک استعاره برای انسان شجاع بلکه در عین حال رمز و مثال حق و معشوق و عشق است» (پورنمداریان، ۱۳۸۳: ۱۰۵).

در داستان شیر و گرگ و روباه که در دفتر اول مثنوی آمده است و در بخش روباه همین رساله به آن پرداخته شده، شیر نماد حضرت حق است و در برابر وجود او هیچ کس نباید خود را بحساب آورد:

شیر گفت ای گرگ چون گفתי بگو	چون که من باشم تو گویی ما و تو
گرگ چه سگ بود کاو خویش دید	پیش چون من شیر بی‌مثل و ندید

(مثنوی، دفتر اول: ۴۴ - ۳۰۴۳)

حال اگر در حضور شیر وجود حق کسی خود را نبیند و سهمی برای خود قایل نشود، همه چیز و حتا خود خدای از آن او خواهد شد و چنین کسی خدایی گشته است:

گفت چون در عشق ما گشتی گرو	هر سه را برگیر و بستان و برو
روبها چون جملگی ما را شدی	چونت آزاریم چون تو ما شدی
ما تو را و جمله اشکاران تو را	پای بر گردون هفتم نه برآ

(همان: ۱۲ - ۳۱۱۰)

و در ادامه می‌گوید:

چون فقیر آید اندر راه راست	شیر و صید شیر، خود آن شماست
----------------------------	-----------------------------

(همان: ۳۱۳۹)

در حکایتی دیگر از دفتر چهارم مثنوی چنین آمده است که کافری بدبخت، وقتی شیری سنگی را می‌بیند، او را تعظیم می‌کند. در این میان شیر حقیقی یعنی حضرت خداوندی که نواله او فراگیر است و به کافر و دین‌دار، به گونه‌ای یک‌سان توجه دارد، به آن شخص لطف می‌کند و از روی جود، استخوانی جلوی سگ وجود او می‌اندازد:

نرد خدمت چون به ناموضع بباخت	شیر سنگین را شقی، شیری شناخت
از کرم، شیر حقیقی کرد جود	استخوانی سوی سگ انداخت زود
گفت گرچه نیست آن سگ بر قوام	لیک ما را استخوان لطفی است عام

(همان، دفتر چهارم: ۱۴ - ۹۱۲)

مولوی حضرت حق را چون شیری شکارگر می‌داند که تمام راه‌ها را برای فرار آهوی ضعیف وجود آدمی بسته است و هیچ کس جز تسلیم و رضا چاره‌ای ندارد:



ای رفیقان، راهها را بست یار  
 آهوی لنگیم و او شیر شکار  
 جز که تسلیم و رضا کو چاره‌ای؟  
 در کف شیر نر خون خواره‌ای  
 (همان، دفتر ششم: ۷۷ - ۵۷۶)

### ۳-۲- نماد مردان خدا و بزرگان

همچنان که در شاهنامه شیر نماد پهلوانان و قهرمانان واقع می‌شود، در مثنوی معنوی و خمسه نظامی نیز از برخی شخصیت‌های عرفانی و بزرگان داستانی با عنوان شیر یاد شده می‌گردد.

«شیر رمز من متعالی و کامل و شامل فرد نیز می‌گردد. مولوی در آستانه استغراق و فنا، خود را چون صیدی می‌بیند که چون شیر [وجود شمس] خونس را می‌خورد ذوق می‌کند و شکسته شدن و دریده شدن و از میان برخاستن را در زیر پنجه‌های نیرومند شیر شکارگر با هزار منت می‌پذیرد.

چون بزند گردنم، سجده کند گردنش  
 شیر خورد خون من ذوق من از خوردنش  
 هین هله شیر شکار پنجه ز من بر ندار  
 هین که هزاران هزار، منت آن بر منش»

(پورنامداریان، ۱۳۸۳: ۱۰۵)

مولوی در حکایتی که پیامبر گروهی از اسیران را می‌بیند که زیر چشمی و غضبناک به پیامبر می‌نگرند، پیامبر را شیری آگاه می‌خواند و می‌گوید:

دیدشان در بند آن آگاه‌شیر  
 می نظر کردند در وی زیر زیر

(مثنوی، دفتر سوم: ۴۴۷۴)

حضرت علی (ع) را به سبب جرأت، پردلی، اخلاص و شجاعت، شیر حق و اسدالله غالب، لقب داده‌اند:

گفت پیغمبر علی را کای علی  
 شیر حقی، پهلوانی، پردلی،  
 لیک بر شیری مکن هم اعتماد  
 اندرا در سایه نخل امید

(همان، دفتر اول: ۶۰-۲۹۵۹)

از علی آموز اخلاص عمل  
 شیر حق را دان منزه از دغل

(همان: ۳۷۲۱)

در شجاعت شیر ربانیستی  
 در مروّت خود که داند کیستی

(همان: ۳۷۳۳)

«شیر در مثنوی به گونه‌ای رمزآمیز از سطح استعاره و کنایه فراتر رفته و به نمادی از من متعالی و پیر کامل و مرشد تصعید یافته است:

گفت نوح ای سرکشان من، من نی‌ام  
 من ز جان مردم به جانان می‌زیم  
 هست اندر نقش این روباه شیر  
 سوی این روبه، نشاید شد دلیر  
 گر ز روی صورتش می‌نگروی  
 غره شیران از او می‌نشوی

گر نبودی نوح، شیر سردمی      پس جهانی را چرا برهم زدی  
 صد هزاران شیر بود او در تنی      او چو آتش بود و عالم خرمی

حضرت نوح به قوم خود می‌گوید: اندرز مرا بشنوید و در نتیجه عطایای خداوندی را نصیب خود سازید. چون نوح از تنگنای سیه‌چال ما و منی نجات پیدا کرده بود، وجود او مانند آتش و تمام جهان در مقابل او یک خرمن نبوده بیش‌تر است. او به جهت تکامل روحی که نصیبش شده، چنان نیرومند گشته بود که مولوی او را با مهابت و پرهیت و در یک کلام شیر خوانده بود. می‌توان گفت: شیر نمونه تقریباً غیر قابل تغییر مرد خداست. صوفی که در راه کامل شدن جد و جهد می‌کند، مرد خدا را سرمشق خویش قرار می‌دهد؛ چه اوست که بی‌واسطه با بیشه الوهیت در ارتباط است» (قیادی، ۱۳۸۶: ۸-۲۹۷).

مولوی می‌گوید: مردان خدا چون شیری که از بیشه و اوضاع درون آن آگاه است، از بیشه اسرار الهی آگاهند. پس تو بیش‌تر کوشش کن از درون آن‌ها به این رازها پیبری و اسرارشان را کشف نمایی:

زان عجب بیشه، که هر شیر آگه است      تا به دام سینه‌ها پنهان ره است  
 دزدیی کن از درون مر جانِ جان      ای کم از سگ از درونِ عارفان

(همان، دفتر دوم: ۲۸-۱۴۲۷)

انسان‌های دنیوی وقتی گرسنه می‌شوند، چون سگی حریص می‌گردند و گاهی آن قدر می‌خورند که از پر خوری، چون لاشه‌ای می‌شوند. مولوی خطاب به چنین افرادی می‌گوید: کجا شما می‌توانید در مسیر شیران درگاه الهی حرکت کنید:

پس دمی مردار و دیگر دم سگی      چون کنی در راه شیران خوش‌تکی

(همان دفتر اول: ۲۸۷۵)

مولوی در حکایت ابلیس و معاویه از زبان ابلیس می‌گوید: من حقیقت‌نما هستم و واقعیت درونی افراد را نشان می‌دهم. چون محک که میزان خالصی و ناخالصی زر را می‌نمایند. وی مردان خدا را به سبب اخلاصشان، شیر می‌خواند و ناپاکان را به سبب پلیدی سگ می‌داند و می‌گوید: خدا مرا وسیله تشخیص سره‌گی و اخلاص مردان حق و پاکان از ناسره‌گی پستان و ناهلان قرار داده است:

گفت ابلیسش گشای، این عقد را      من محکم قلب را و نقد را  
 امتحان شیر و کلیم کرد حق      امتحان نقد و کلیم کرد حق  
 قلب را کی من سیه‌رو کرده‌ام،      صیرفی‌ام، قیمت او کرده‌ام

(همان، دفتر دوم: ۲۶-۷۲۷۳)

شیر سلطان جنگل است و عارف سلطان قلب‌ها. ابراهیم ادهم یکی از این سلاطین است. مولوی در بیان حکایت کرامات او در ساحل دریا، او را چون شیری می‌داند که دل مردمان، بیشه و جای‌گاه اوست. در این حکایت امیری از بندگان شیخ، او را می‌بیند که در

حال دوختن خرقة خود است. با خود می‌گوید: شیخ پیش از این به گونه‌ای دیگر می‌زیست و حالا چه شده است؟

شیخ واقف گشت از اندیشه‌اش      شیخ چو شیر است و دل‌ها بیشه‌اش

(همان: ۳۲۱۶)

مولوی در دفتر سوم، حکایت تشبیه فرعون و دعوی الوهیت او ... خطاب به فرعون که ادعای خدایی کرده بود می‌گوید: تو سگی پست بیش نبودی و خود را بظاهر خالصان درآورده بودی (چون شیر که نماد خالصان و نیکان است) و حال که پای آزمایش بمیان آمد، این موضوع فاش گشت:

چون محک دیدی سیه گشتی چو قلب      نقش شیری رفت و پیدا گشت قلب  
ای سگِ گرگین زشت از حرص و جوش      پوستین شیر را بر خود می‌پوش  
غرة شیرت بخواهد امتحان      نقش شیر و آن گه اخلاق سگان؟

(مثنوی، دفتر سوم: ۹-۷۸۷)

عامل اصلی توفیق روباهان در شکار، پای چالاک و سریع آنهاست نه دهمشان. در ابیات زیر انسان‌ها چون روباهان هستند و بزرگان و مردان خدا پای روباهان. مولوی خطاب به روباه‌صفتان می‌گوید که حيله‌گری را رها سازید و دلتان را وقف شیران (خداوندان دل و مردان خدا) نمایید. زیرا این شیران یاور و پیش‌برنده شما به سوی راه راست و درست هستند و در سایه حمایت آنان شما به دل‌بستگی‌های بی‌ارزش دنیوی نیازی ندارید:

پا رهاند روبه‌ان را در شکار      وان ز دم دانند روباهان غرار ...  
روبه‌ها، این دم حیلت را بهل      وقف کن دل، بر خداوندان دل  
در پناه شیر کم ناید کباب      روبه‌ها تو سوی جیفه کم‌شتاب

(همان: ۴۲ - ۲۲۲۷)

مولوی انسان‌های پست را لایق درگاه الهی نمی‌بیند. او پاکان را نیشکر و پستان را نی توخالی می‌داند و می‌گوید: انسان‌های فرومایه شاهان این جهانی را تعظیم می‌کنند؛ حال آن که شیران درگاه الهی و پاکان طریقت از این که فرومایگان آنان را بزرگ بشمارند ننگ دارند. انسان‌های پست هم‌چون موش از شناخت حقیقت وجودی عارفان و مردان خدا عاجزند و به وجود آنها پی نبرده‌اند. به همین سبب از آنان حساب نمی‌برند و فقط پادشاهان جبار را می‌بینند؛ چون شیر که برایش عار است که سگان تابع او گردند (نه شیر تابع پستان می‌گردد و نه اجازه می‌دهد دنیاداران تابع او شوند):

آن سگان را این خسان، خاضع شوند      شیر را عار است کو را بگروند  
گر به باشد شحنة هر موش خو      موش که بود تا ز شیران ترسد او؟

موش کی ترسد ز شیران مصاف      بلکه آن آهوتکان مشک‌ناف

(همان: ۵ - ۳۰۰۲)

سالکان راه حق، شیرانی بزرگ هستند که روح و جان آن‌ها با هم یکی است و به هم پیوسته است؛ (شیر تابع اتحاد و یک‌رنگی است نه گسستگی) حال آن که روح و جان سگان و گرگان پلید (انسان‌های حریص و پست و دنیاطلب) از هم جداست:

جان گرگان و سگان هر یک جداست      متحد جان‌های شیران خداست

(همان، دفتر چهارم: ۴۱۴)

مولانا در ابیات زیر به این نکته می‌پردازد که وقتی کسی را به شیر مانند می‌کنیم، منظور جسم و شخص آن کس نیست؛ بلکه ویژگی‌هایی چون اینارگری، شجاعت و توانایی است که سبب این تشبیه می‌گردد (شیر و مرد خالص هر دو جان‌بازند) و الا ظاهر افراد تفاوت زیادی با شیر دارد:

فرق‌ها بی‌حد بود از شخص شیر      تا به شخص آدمی‌زاد دلیر  
لیک در وقت مثال ای خوش‌نظر      اتحاد از روی جان‌بازی نگر  
کان دلیر آخر مثال شیر بود      نیست مثل شیر در جمله حدود

(مثنوی، دفتر چهارم: ۲۲ - ۴۲۰)

در تحلیل عرفانی داستانی از مثنوی معنوی (دفتر دوم، حکایت در بیان آن کسی که توبه کند و باز توبه را فراموش کند) که شیر از روباه می‌خواهد تا خری را فریب دهد و به نزد او بیاورد، شیر نماد قطب و ولی خداست (شیر و قطب هر دو صیادند) و دیگران جیره‌خور او هستند و باید در جهت رضای او کوشش کنند:

قطب شیر و صید کردن کار او      باقیان این خلق باقی‌خوار او  
تا توانی در رضای قطب کوش      تا قوی گردد کند صید وحوش

(همان، دفتر پنجم: ۴۰ - ۲۳۳۹)

بایزید بسطامی چون شیری بی‌مانند است، زیرا چون شیر اعتقادی راسخ دارد. مولوی

می‌گوید:

داد جمله داد ایمان بایزید      آفرین‌ها بر چنین شیر فرید

(همان: ۳۳۹۳)

شیر به دور از هوی و هوس است. در بیت زیر چنین آمده است که باید در برابر شهوت و هوس، شیری چون حضرت یوسف باشد تا خود را نگه دارد:

کز زلیخای لطیف سروقد      هم‌چو شیران خویشتن را واکشد

(همان: ۳۷۷۴)

شیر درست‌کار است و این دلیلی شده است که مولوی او را نماد انسان‌ها خالص بگیرد. او مردان حق را شیران بیشه دنیا می‌داند و آنان را از نامردان روباه‌صفت و ضعیف متمایز می‌کند:

بانگ هیزان و شجاعان دلیر هست پیدا چون فن روباه و شیر  
 (همان، دفتر ششم: ۴۸۹۶)  
 در مخزن/الاسرار نیز شیر مقامی والا دارد. نظامی خطاب به آدمی می‌گوید: تو شیر خدا هستی؛ پس به جای‌گاه و مرتبه‌ی والای خودت فکر کن و دنبال شیطان و خواسته‌ی شیطانی نرو:

پیک‌دلی پیرو شیطان مباش شیر امیری سگ دربان مباش  
 (مخزن/الاسرار، ۱۳۹۱: ۹۴)  
 نظامی معتقد است شیر چون تسلیم کسی نمی‌شود و گرفتار مقام دنیایی نیست به مقام والا رسیده است.

شیر از آن پایه سر بزرگی یافت که سر از طوق سرپرستی تافت  
 (هفت‌پیکر، ۱۳۹۱: ۱۱۴)  
 شیر ارزش‌مند است. به همین سبب شیرین وجود باارزش خود را چون شیری می‌داند و خطاب به خسرو می‌گوید: من بچه نیستم که بخواهی مرا فریب دهی و وجود باارزش مرا از آن خود سازی:

به گوری چون بری شیر از کنارم که شیرینم نه آخر شیرخوارم  
 (خسرو و شیرین، ۱۳۹۲: ۳۷۵)  
 با گور شیر از کسی ربودن کنایه از فریب دادن و با چیزی بی‌ارزش، چیز باارزشی را از او گرفتن.

شیر مهمان‌نواز است، چون دیگر جانوران از خوان و سفره‌ی صید او می‌خورند. نظامی برای این که بزرگی مقام شاه را بنمایاند، او را به شیری تشبیه می‌کند که چون به زیردستان توجه دارد به این مقام رسیده است:

همه مردمی سرفرازی کند سر آن شد که مردم‌نوازی کند  
 دد و دام را شیر از آن است شاه که مهمان‌نواز است در صیدگاه  
 (سرف‌نامه، ۱۳۹۳: ۱۶۰)

و می‌گوید: لقمه‌ی روبهان ضعیف از شیران و بزرگان است:  
 ز شیران بود روبهان را نوا نخندد زمین تا نگرید هوا  
 (همان: ۱۷۹)

### ۳-۳- شیر در معنی جان

گفتیم که شیر مانند جان ارزش‌مند است. جان و روح آدمی پیش از هبوط در کره‌خاکی، در بهشت بوده است و آن‌گاه که تقدیر بر آن قرار گرفت که هم‌راه با جسم به زمین آید، این جسم چون دم گاوی بود که شیر جان را گرفتار ساخت:

جان چون طاووس در گلزارِ ناز هم‌چو آدم دور ماند او از بهشت  
 هم‌چو جغدی شد به ویرانه‌ی مجاز در زمین می‌راند گاوی بهر کشت

اشک می‌راند او که ای هندوی زاو شیر را کردی اسیر دم گاو  
(مثنوی، دفتر ششم: ۸۷ - ۴۷۸۵)

### ۳-۴- شیر در معنی معنویات

در ابیاتی از مثنوی معنوی، اولیای خدا چون بازان شکاری، با همت عالی توصیف شده‌اند و این همت، ناشی از عنایت الاهی است. مولوی در این ابیات برای نشان دادن همت بالای باز وجود عرفا می‌گوید: این باز فقط شیر نر را (که ارزشمند است) شکار می‌کند. منظور او این است که اولیای الاهی به دل‌بستگی‌های دنیوی کاری ندارند و فقط معنویات را می‌بینند:

چشم شه، بر چشم بازِ دل زده است چشم بازش سخت با همت شده است  
تا ز بس همت که یابید از نظر می‌نگیرد باز شه جز شیر نر  
شیر چه، کان شاه‌باز معنوی هم شکار توست هم صیدش تویی  
(همان: ۱۰ - ۲۸۰۸)

در بیت پایانی منظور از شه‌باز خود خداست و می‌گوید: تو ای مرد خدا، چون دنیا و تعلقات آن را یک سو نهاده‌ای، معنویات که چیزی نیست، خود خدا شکار تو می‌شود و تو صید او می‌گرددی.

### ۳-۵- شیر نماد اهل سعی و کوشش

داستانی مفصل در دفتر اول مثنوی آمده است به نام شیر و نخجیران که در این داستان، شیر نماد آنانی است که به سعی و جهد برای رسیدن به هدف غایی معتقدند و نخجیران نماد آنان که سعی را یک سوی می‌نهند و فقط در امور خود به خدای توکل می‌کنند. البته شیر توکل را نفی نمی‌کند و آن را با جهد و سعی در تضاد نمی‌بیند. خلاصه داستان: در سرزمینی باصفا گروهی از چارپایان می‌زیستند، اما شیری در آن جا بود که روزگار را بر ایشان منغص کرده بود؛ چرا که هر روز ناگهانی به آن‌ها حمله می‌کرد و یکی از آن چارپایان را از پای در می‌آورد و غذای خود می‌ساخت. آن‌ها دور هم جمع شدند و چاره‌ای اندیشیدند. سپس نزد شیر رفتند و گفتند: زین پس شما ناگهانی به ما حمله نکن؛ بلکه خودمان هر روز جانوری را به انتخاب خود برایت می‌فرستیم. به گفته ما توکل کن و برای یافتن روزی جهد و کوشش را کنار بگذار و به قضا و قدر ایمان داشته باش:

با قضا پنجه مزن ای تند و تیز تا نگیرد هم قضا با تو ستیز  
ولی شیر ضمن اعتقاد به داشتن توکل، جهد را لازمه ادامه حیات می‌داند و می‌گوید:  
گفت پیغمبر به آواز بلند با توکل زانوی اشتر ببند

رمز الکاسب حبیب الله شنو از توگل در سبب کاهل مشو  
 اما نخجیران تأکید به برتری توگل دارند و خطاب به شیر می‌گویند:  
 نیست کسبی از توگل خوب‌تر چیست از تسلیم، خود محبوب‌تر؟  
 شیر در جواب می‌گوید: خدای نردبانی از تلاش و حرکت برای رسیدن به هدف پیش پای  
 ما نهاده است. چرا اعتقاد به جبر داشته باشیم و با وجود داشتن پا، خود را لنگ فرض کنیم.  
 گفت‌وگویی بسیار میان شیر و گروه چارپایان درمی‌گیرد و سرانجام چنین مقرر می‌شود که  
 جهد بر توگل برتری دارد و شیر به همین شیوه برهان‌های زیادی می‌آورد تا آن‌ها جبر را رها  
 کنند. آن نخجیران پس از آن هر روز قرعه می‌انداختند و چارپایی را برای شیر می‌فرستادند تا  
 نوبت به خرگوش رسید. خرگوش دست به حيله‌ای زد؛ بدین‌گونه که مدتی در رفتن تأخیر  
 کرد؛ آن‌گاه به سوی شیر شتافت؛ با چهره‌ای زردگونه و سر و رویی پریش، خود را به شیر  
 رساند. وقتی شیر دلیل تأخیر را پرسید، خرگوش گفت:

من به وقت چاشت در راه آمدم با رفیق خود سوی چاه آمدم  
 با من از بهر تو خرگوشی دگر جفت و هم‌ره کرده بودند آن نفر  
 اما در میانه راه، شیری قصد من و یارم کرد. هر چه گفتم ما که‌تران درگاه فلان شاه  
 هستیم، گفت: در پیش من از هیچ ناکسی سخن نگویند. شیر در جوابش گفت: او کجاست  
 تا بیابمش و به سزای عمل ناشایست سر از تنش جدا سازم؟ خرگوش چون قلاووزی جلو  
 افتاد و شیر را به سوی چاه گرفتاری برد. وقتی به نزدیک چاه رسید، پا پس کشید. خرگوش  
 از ترسی که بر او چیره شده بود و دست و پایش از کار انداخته بود، سخن گفت. اشاره کرد  
 او در این چاه که هم چون قلعه‌ای ایمن است، مخفی شده است. مرا در آغوش گیر تا او را  
 به تو بنمایانم. شیر او را در آغوش گرفت و به درون چاه نگریست و شمایل خود و آن  
 خرگوش را شیری دیگر پنداشت که به قلمرو او تاخته است. خرگوش را یک سوی نهاد و  
 درون چاه پرید تا متجاوز را از پای درآورد و بدین‌گونه خود هلاک گشت (مثنوی، دفتر اول: ۹۳ -  
 ۱۳۴۰).

### ۳-۶- شیر عَلم: نماد کثرت

مولانا شیر عَلم و باد را تمثیلی برای بیان ظهور کثرت و خفای وحدت ظاهرینان  
 دانسته و معتقد است ظاهرینان، نمودهای حسی طبیعت را می‌بینند، اما مؤثر حقیقی  
 یعنی حضرت حق را مشاهده نمی‌کنند.

ما همه شیران، ولی شیر علم حمله‌شان از باد باشد دم به دم

(مثنوی، دفتر اول: ۶۰۳)

### ۳-۷- شیر پشمین نماد انسان‌های پست

دون مایگان با حيله و نیرنگ خود را به ظاهر مردان خدا (شیران) درمی‌آورند تا اطرافیان خود را بفریبند و بدین‌گونه به خواسته‌های خود برسند:

کار مردان روشنی و گرمی است      کار دونان حيله و بی‌شرمی است  
شیر پشمین از برای کد کنند      بومسیلم را لقب احمد کنند

(همان: ۲۱- ۷۲۰)

### ۳-۸- شیر باطن نماد نفس اماره

در پایان داستان شیر و نخجیران مولوی چنین نتیجه می‌گیرد که ما به دنبال از بین بردن دشمن بیرونی باید با خصم درون نیز به مبارزه برخیزیم و نفس اماره را که چون شیری قوی چنگال است از پای درآوریم، زیرا نفس اماره شیری است که خرگوش عقل و هوش حریف او نمی‌شود:

ای شهان کشتیم ما خصم برون      ماند خصمی زو بتر در اندرون  
کشتن این، کار عقل و هوش نیست      شیر باطن سخره خرگوش نیست

(همان: ۷۴- ۱۳۷۳)

مولوی در بخشی از حکایت مرید شیخ ابوالحسن خرقانی می‌گوید: وقتی مرید بدنبال یافتن و ملاقات با شیخ است، بیشه‌ای را به او نشان می‌دهند؛ به آن سوی روی می‌نهد. شیخ را می‌یابد که بر شیری سوار شده است که بار آن هیزم است. مولوی در ادامه، این شیر را نفس اماره می‌داند که اولیای الهی بر آن سوار هستند. یعنی مردان خدا بر نفس خود چیره شده‌اند و آن را کنترل کرده‌اند. این شیر گاهی برای همه، حتی مردم عادی قابل دیدن است. (چون شیر شیخ ابوالحسن) و گاهی فقط آگاهان و عارفان آن را می‌بینند:

بعد از آن، پرسان شد او از هر کسی      پس کسی گفتش که آن قطب دیار  
اندر این بود او که شیخ نام‌دار      شیر غران هیزمش را می‌کشید  
تازیان‌ه‌اش مار نر بود از شرف      تو یقین می‌دان که هر شیخی که هست  
صد هزاران شیر زیر رانشان

(همان، دفتر ششم: ۳۱- ۲۱۱۵)



بررسی تطبیقی مفاهیم نمادین شیر در ادبیات حماسی، غنایی و عرفانی				
مثنوی	حمسه	شاهنامه	مفاهیم نمادین	حیطه مفاهیم
*	*	*	۱. نماد دلیری، جسارت و شجاعت	مفاهیم حماسی
*	*	*	۲. قوی بودن و نیرومندی	
*	*	*	۳. خشمگینی و تندی	
		*	۴. شیر نماد پهلوانان و شاهان	
*	*	*	۵. شکارکننده و صیاد	
	*	*	۶. نماد درشتی اندام	
	*	*	۷. چالاکی	
	*	*	۸. ظالم بودن و خونریزی	
	*	*	۹. کینه توزی	
	*		۱. زبون گیر و ضعیف آزار نبودن	مفاهیم غنایی
*	*		۲. نماد صداقت و وفاداری	
*			۱. نماد حضرت حق	مفاهیم عرفانی
*	*		۲. مردان خدا و بزرگان	
*			۳. شیر در معنی جان	
*			۴. شیر در معنی معنویات	
*			۵. نماد اهل کوشش	
*			۶. شیر علم: نماد کثرت	
*			۷. شیر پشمین: نماد انسان های پست	
*			۸. شیر باطن: نماد نفس اماره	



جدول آماری بسامد نام و مفاهیم نمادین شیر در آثار مورد بررسی									
تعداد مفاهیم نمادین دیگر حیطه‌ها	تعداد مفاهیم دارای مایه عرفانی	تعداد مفاهیم دارای مایه غنایی	تعداد مفاهیم دارای مایه حماسی	تعداد مفاهیم فقط در یک اثر	تعداد مفاهیم مشترک در دو اثر	تعداد مفاهیم مشترک در سه اثر	تعداد کل مفاهیم نمادین اسب	بسامد نام جانور در سه اثر	جانور
۰	۸	۲	۹	۹	۶	۴	۱۹	۱۴۸۷	شیر

### نتیجه‌گیری

با نگاهی به مطالب بالا و جداول بررسی مفاهیم نمادین تطبیقی شیر در ادبیات حماسی، غنایی و عرفانی به این نتیجه می‌رسیم که:

۱. نام شیر در آثار مورد بررسی بسیار پرکاربرد است. (بسامد نام شیر در شاهنامه هفتصد بار، در خمسه چهارصد و هفتاد و هفت بار و در مثنوی معنوی سیصد و ده بار است.) بی‌گمان کاربرد بسیار شیر به اهمیت این چارپا و والایی جای‌گاه او در بین چارپایان برمی‌گردد. در دید مردمان از عهد باستان تا امروز شیر سلطان چارپایان بوده است؛ به همین سبب در شاهنامه که بیان‌گر احوال شاهان و پهلوانان و قهرمانی‌های آنان است، نماد شاهان و پهلوانان واقع می‌شود و نیز در آثار نظامی نیز نماد بزرگان داستانی و شخصیت‌های والامقام است و آن‌گاه که به مثنوی معنوی می‌رسیم، چون بخشی از محتوای این کتاب عرفانی است، شیر همان جای‌گاه والا و مقام عالی را برای خود حفظ می‌کند و نماد خدا و مردان راه طریقت واقع می‌شود. نیز از عوامل دیگر کاربرد بسیار نام شیر در آثار مورد بررسی ویژگی‌ها و توانایی‌های بسیار بالای شیر مانند جرأت و جسارت، قدرت‌مندی، خشمگینی، شکارگری، درشتی اندام، چالاکي، ضعیف‌آزار نبودن و کینه‌توزی است که به صورت نماد درآمده‌اند و برای آشکارتر شدن خصوصیات بزرگان (اعم از خدا، مردان راه طریقت، شاهان، پهلوانان و شخصیت‌های داستانی) مورد استفاده قرار گرفته‌اند.
۲. از نوزده مفهوم نمادین که در آثار مورد بحث برای شیر بکار رفته است، بین چهار مفهوم (دلیری، قدرت‌مندی، شکارکنندگی و خشمگینی) در هر سه اثر تطابق کامل وجود دارد؛ (یعنی ۲۱ درصد) نیز بین شش مفهوم از مفاهیم (تنومندی، چالاکي، ظالم بودن،

کینه‌توزی، بزرگان و وفاداری) فقط در دو اثر از آثار مورد بحث مطابقت وجود دارد (یعنی ۳۱/۵ درصد) و نه مفهوم نمادین فقط در یکی از آثار بکار رفته است (یعنی ۴۷/۵ درصد).  
 ۳. بسامد نام شیر در شاهنامه از دیگر آثار بالاتر است، اما تعداد مفاهیم نمادین این جانور در مثنوی معنوی بیش‌تر است؛ یعنی از مجموع نوزده مفهوم، سیزده مفهوم در مثنوی معنوی آمده است (یعنی ۶۸/۵ درصد).

۴. از بین مفاهیم نمادین بکار رفته برای شیر در آثار مورد بررسی، نه مفهوم آن نزدیک به مایه‌های حماسی، دو مفهوم دارای مایه غنایی و هشت مفهوم دارای مایه عرفانی است.  
 ۵. از تعداد نوزده مفهوم نمادین برای این چارپا، چهارده مورد (دلیری، جسارت، نیرومندی، خشمگینی، نماد پهلوانان و شاهان، شکارکنندگی، درشتی اندام، چالاکی، زبون‌گیر نبودن، صداقت و وفاداری، حضرت حق، مردان خدا و بزرگان، در معنی جان، در معنی معنویات و اهل سعی) جزء مفاهیم نکو و پنج مفهوم (ظلم و خون‌ریزی، کینه‌توزی، شیر علم: نماد کثرت، شیر پشمین: نماد انسان‌های پست و شیر باطن: نماد نفس امّاره) در حیطه مفاهیم نکوهیده بحساب می‌آید.

۶. میان جای‌گاه شیر در فرهنگ ایران باستان (اهریمنی بودن) که در متون پهلوی منعکس شده است، با اغلب مفاهیم نمادین این جانور در آثار مورد بررسی (حضرت حق، مردان خدا و معنویات، جان و ...)، اختلاف وجود دارد. البته برخی مفاهیم (خون‌ریزی، کینه‌توزی و نفس امّاره) نیز با اهریمنی بودن این چارپا در اسطوره‌های ایران باستان هم‌سو است.



## فهرست منابع

## - قرآن کریم

- انوشه، حسن. (۱۳۸۱). *فرهنگ‌نامه ادبی فارسی*، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و سازمان چاپ و انتشارات.
- بختورتاش، نصرت‌الله. (۱۳۸۴). *تاریخ پرچم ایران*، تهران: بهجت.
- پورنامداریان، تقی. (۱۳۸۳). *رمز و داستان‌های رمزی در ادب فارسی*، تهران: علمی و فرهنگی.
- دادور، ابوالقاسم - منصور، الهام. (۱۳۸۵). *درآمدی بر اسطوره‌ها و نمادهای ایران و هند در عهد باستان*، تهران: دانش‌گاه الزهرا.
- دهخدا، علی‌اکبر. *لوح فشرده لغت‌نامه*، تهران: دانش‌گاه تهران.
- شوالیه، ژان - گربران، آلن. (۱۳۷۹). *فرهنگ نمادها*، سودابه فضایی، تهران: جیحون.
- طاهری، محمد. آفاجانی، حمید. (۱۳۹۲). «تبیین کهن‌الگویی سفر قهرمان»، *مجله ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی دانش‌گاه آزاد اسلامی واحد تهران جنوب*، شماره ۳۲.
- عطوفت شمسی، مسعود. (۱۳۸۷). *دایره‌المعارف ایران*، تهران: بدرقه جاویدان.
- فرنیغ دادگی. (۱۳۸۵). *بندش*، مهرداد بهار، تهران: توس.
- قبادی، حسین‌علی. (۱۳۷۶). *آیین آینه*، تهران: دانش‌گاه تربیت مدرس.
- کزازی، میر جلال‌الدین. (۱۳۸۰). *از گونه‌ای دیگر*، تهران: نشر مرکز.
- کوپر، جی سی. (۱۳۸۰). *فرهنگ مصور نمادهای سنتی*، ترجمه ملیحه کرباسیان، تهران: فرشاد.
- کزازی، میر جلال‌الدین. (۱۳۸۵). *نامه باستان* (جلد یک تا نه). تهران: سمت.
- معین، محمد. (۱۳۷۱). *فرهنگ فارسی*، تهران: امیرکبیر.
- مولانا، جلال‌الدین محمد. (۱۳۷۱). *مثنوی معنوی*، تصحیح نیکلسون، تهران: پژوهش.
- نظامی گنجه‌ای، یوسف بن الیاس. (۱۳۹۱). *اقبال‌نامه*، تصحیح بهروز ثروتیان، تهران: امیرکبیر.
- نظامی گنجه‌ای، یوسف بن الیاس. (۱۳۹۱). *لیلی و مجنون*، تصحیح بهروز ثروتیان، تهران: امیرکبیر.
- نظامی گنجه‌ای، یوسف بن الیاس. (۱۳۹۱). *مخزن الاسرار*، تصحیح بهروز ثروتیان، تهران: امیرکبیر.
- نظامی گنجه‌ای، یوسف بن الیاس. (۱۳۹۱). *هفت پیکر*، تصحیح بهروز ثروتیان، تهران: امیرکبیر.

- نظامی گنجه‌ای، یوسف بن الیاس. (۱۳۹۲). *خسرو و شیرین*، تصحیح بهروز ثروتیان، تهران: امیرکبیر.
- نظامی گنجه‌ای، یوسف بن الیاس. (۱۳۹۳). *شرف‌نامه*، تصحیح بهروز ثروتیان، تهران: امیرکبیر.
- هال، جیمز. (۱۳۸۳). *فرهنگ نگاره‌ای نمادها در هنر شرق و غرب*، ترجمه رقیه بهزادی، تهران: فرهنگ معاصر.
- وارنر، رکس. (۱۳۶۸). *دانش‌نامه اساطیر جهان*، ترجمه ابوالقاسم اسماعیل پور، تهران: نشر اسطوره.